

# مرددها زنده اند!

در نقد جزوه و هابی‌ها به نام  
«زنده‌ها مردده‌اند»

تألیف  
محمد رضا مشتاقیان



### فهرست مطالب

مقدمه	۵
موضوع	۹
عنوان اول: مشرک در قرآن	۱۱
نظام حاکم بر هستی، نظام اسباب و واسطه‌ها	۱۱
حقیقت توّسل	۲۰
۱- توّسل به پیامبر ﷺ	۳۱
۲- توّسل به قبر پیامبر ﷺ	۳۵
دعاهای قرآنی	۴۱
سخنی با شیعیان	۴۳
عنوان دوم: عصمت انبیاء	۴۴
پیامبر اسلام (حضرت محمد ﷺ)	۴۷
بررسی سه آیه اول	۴۸
بررسی مورد چهارم (تحریم، ۱)	۵۲
بررسی مورد پنجم (آیات ۱-۱۰ سوره عبس)	۵۴
پیامبران گذشته	۵۹

- ۱- حضرت موسی علیه السلام و آدم کشی او ..... ۵۹
- ۲- حضرت یونس علیه السلام ..... ۶۰
- ۳- حضرت یوسف علیه السلام ..... ۶۵
- ۴- حضرت آدم و حوا علیهما السلام ..... ۶۶
- ۵- حضرت داود علیه السلام ..... ۶۸
- عنوان سوم: اثبات عصمت پیامبر اسلام و اهل بیت با تکیه بر آیه ۳۳  
احزاب ..... ۷۰
- جلوه‌هایی از عظمت و عصمت پیامبر اسلام در قرآن ..... ۷۶
- عنوان چهارم: علم غیب ..... ۷۶
- علم غیب از منظر عقل ..... ۷۷
- علم غیب از منظر شرع ..... ۷۸
- عنوان پنجم: نذر در اسلام ..... ۸۲
- عنوان ششم: قسم خوردن ..... ۸۴
- عنوان هفتم: بازخوانی آیه وضو ..... ۸۹
- عنوان هشتم: سجده بر مهر ..... ۹۳
- سخن آخر ..... ۹۶
- فهرست منابع ..... ۹۷

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه

در هر مذهبی، اعتقادات و باورهایی وجود دارد که برخی از آن باورها، آن مذهب را از غیر خود متمایز می‌سازد. آنچه باید متوجه بود این است که؛ هرگز نباید پیروان آیینی، به دیگر مذاهب و پیروان آن توهین کنند. قرآن کریم، به خصوص اهل ایمان را از چنین عملکردی نهی کرده است: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾ (انعام، ۱۰۸) «و معبودانی را که کافران به جای خدا می‌پرستند، دشنام ندهید که آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد».

بله، احساس و عاطفه هر انسانی اهانت دیگران به معبود خود را بر نمی‌تابد. اکنون این سؤال در ذهن ایجاد می‌شود که باتوجه به اینکه باید حق را از باطل شناخت، چگونه می‌توان فهمید که اعتقاد کدام مذهب صحیح است؟

قرآن، به دور از هرگونه تعصب و دخالت احساسات همواره گفتمان را پیشنهاد می‌کند. گفتگو، فرهنگ قرآن است. گویی این خواست خدا بوده است که دین با احساس پیش نرود بلکه باید از

روی حقیقت همراه با مطالب عقلانی آن را پیش برد و این‌گونه دیندار شد.

به همین دلیل کافران و مشرکان هم اجازه بیان دلایل خود (برای کفر و شرکشان) را دارند: ﴿...قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره، ۱۱۱) «[پیامبر به آنها] بگو: اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید.» ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ...﴾ (یوسف، ۱۰۸) «بگو: این است راه من، که من و هرکه پیرو من است از روی بصیرت به سوی خدا می‌خوانیم...».

تنها با منطق گفتگو، می‌توان حق از باطل و سره را از ناسره مشخص ساخت. زیرا، هرکسی مطالب مختلف را می‌خواند و یا می‌شنود و با عقل خود می‌سنجد آنگاه به راه صحیح گرایش می‌یابد. و چنین کسی است که از منظر قرآن، خردمند و هدایت‌یافته معرفی شده است. ﴿...فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿٧٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿٧٨﴾﴾ (زمر، ۱۷ و ۱۸) «پس به بندگان مؤده ده. \* آنان که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند، اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و یقیناً خردمندند.».

البته گاهی مانع‌هایی وجود دارد که دستیابی انسان به راه صحیح را دچار مشکل می‌کند. و یا راه صحیح برای انسان باطل پنداشته می‌شود. یکی از آن موانع لجاجت است. بعید است لجوج و متعصب هدایت گردد. یکی دیگر از موانع رسیدن به هدایت و اعتقاد درست، دروغ بستن و ایراد مطالب اشتباه و غلط، به اعتقادی صحیح می‌باشد. باید بدانیم، که اگر اعتقاد و یا جریانی در جامعه مطرح نباشد کمتر دیده شده که به آن غلط و دروغ اضافه شود زیرا اهمیتی بین مردم

ندارد. ولی هر زمان چیزی در جامعه‌ای متداول و شناخته شد، به دلیل آنکه مردم اهمیت زیادی به آن می‌دهند، بدیهی است که نارواها و مطالب غلط هم از سوی مخالفان به آن وارد خواهد شد.

آنچه در این نوشتار آمده، برخی از عقائد مهم مذهب تشیع است و افسوس که باید گفت: این عقائد هم به دلیل اهمیتش میان مردم، از قاعده فوق استثنا نشده و با گذر زمان غلط‌ها و نارواهایی از سوی مخالفان به آن وارد گردیده است. و چون (آن مطالب اشتباه) ظاهری فریبنده داشته‌اند موجب سردرگمی بعضی از مردم نسبت به عقائد خود شده است.

این نوشتار، نقد علمی جزوه‌ای است که فرقه‌ی ضالّه‌ی وهابیت و برخی پیروان آنان، در قسمت‌هایی از شهرهای اصفهان و قم، به صورت شبنامه در منازل مردم پخش کرده‌اند. هدف نگارنده از این نگارش پاسخ به شبهه‌های این شبنامه می‌باشد که با بررسی آن مطالب غلط و اشتباه، و پاسخ به آن‌ها به این نتیجه می‌رسیم که: آن‌ها به واقع ناروا و تهمتی بیش نبوده و حق همان است که شیعه به آن معتقد می‌باشد.

### سپاس

این نوشتار ناچیز اگرچه اثر قلم نارسای نگارنده است، لیک امید واثق دارد که به مدد آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم‌السلام از نورانیت، استواری و استحکام برخوردار گردد و همه امید اینجانب با وجود کمی بضاعت، بهره‌مندی خواننده گرامی از کتاب خدا و فرمایش‌های پیشوایان معصوم، در دفاع از حریم مذهب تشیع می‌باشد. از این‌رو، این رساله تقدیم برادران و خواهران گرامی می‌گردد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم تا از استاد مکرم حضرت آیه‌الله

آقای حاج شیخ هادی نجفی دام‌طهره که نگارنده را در نگارش این مختصر تشویق و ترغیب فرموده و بنده را از رهنمودهای خودشان بهره‌مند فرمودند و همچنین از یاری و مساعدت خالصانه محقق گرانمایه جناب آقای دکتر علی زاهدپور دام‌سبحان که زحمت و پراستاری کتاب را برعهده گرفتند و نیز حجة‌الاسلام آقای دکتر حاج شیخ محمود نعمتی دام‌سبحان به جهت مشاوره علمی تشکر و قدردانی نمایم.

عید غدیر ۱۴۳۶

اصفهان

محمدرضا مشتاقیان



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (فصلت، ۳۴)

«و نیکی و بدی یکسان نیستند. (بدی را) با بهترین شیوه که نیکی است دفع کن، که ناگاه آن کس که میان تو و او دشمنی وجود دارد، گویی که دوستی صمیمی است.»

### موضوع:

این رساله شامل هشت عنوان می‌باشد:

- ۱- مشرک در قرآن
- ۲- عصمت انبیاء الهی ﷺ
- ۳- عصمت پیامبر اسلام و اهل بیتشان با تکیه بر آیه ۳۳ سوره احزاب
- ۴- علم غیب
- ۵- نذر در اسلام
- ۶- قسم خوردن
- ۷- بازخوانی آیه وضو
- ۸- سجده بر مُهر

خداوند متعال اسماء و صفات زیادی دارد که در قرآن کریم به بسیاری از آن‌ها اشاره شده است. در میان اسماء خداوند شاخص‌ترین آنها لفظ جلاله الله می‌باشد و بعد از آن، لفظ «رحمن» زودتر از مابقی به چشم می‌خورد.<sup>۱</sup> مخاطب قرآن در سوره‌هایی مثل، توبه و حج مردم مکه بوده‌اند؛ بدین جهت لفظ الله را می‌شناختند و نامه‌های خود را با «بسمك اللهم» شروع می‌کردند و قرآن کریم می‌فرماید: اگر از آن‌ها پرسیده می‌شد: چه کسی زمین، آسمان و... را آفریده؟ می‌گفتند: «الله».<sup>۲</sup> پس کلمه «الله» نزد آنان معروف بوده است. تعریف «الله» چنین آمده است «عَلَّمَ وَاجِبُ الوجود بِالذَّاتِ<sup>۳</sup> الْمُشْتَجَمُ لِجميعِ الصِّفَاتِ الكَمَالِيَّةِ»<sup>۴</sup> و یا اسم جامع و اعظم است که سایر اسماء الهی (و صفات او) را با واسطه‌یابی واسطه پوشش می‌دهند.<sup>۵</sup>

«الله» اسمی است که فقط برای خدایی که ذاتاً واجب الوجود است قرار داده شده و این کلمه دربردارنده تمام صفات ثبوتی برای خدا و مبرّاً دانستن او از صفات سلبی می‌باشد.

یکی از صفات خداوند، لطف اوست. لطف خدا باعث شده که در مسیر هدایت مردم به سوی خود، کسانی را هادی (هدایت‌کننده)

۱. با توجه به کاربرد واژه «رحمن» در سوره‌های مریم و طه، چنین به نظر می‌رسد مسیحیان و یهودیان از خدا معمولاً به «رحمن» شناخت داشته‌اند و «الله» نزد آنان شناخته شده نبوده است.

۲. عنکبوت، ۶۱ و ۶۳؛ زمر ۳۸.

۳. مطوّل، ص ۷۳.

۴. حاشیه ملا عبدالله، مقدمه، ص ۹.

۵. ر. ک: تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۳۰۷.

انسان‌ها قرار دهد، تا آنان راه رستگاری و هدایت را به ما بیاموزند. آنان همان انبیاء الهی هستند که خود هدایت‌یافتهٔ مکتب الله ﷺ می‌باشند. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنِهِمْ آقَدْتَهُ﴾ «پیامبران کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده بود پس به هدایت آنان اقتدا کن» (انعام، ۹۰)

آنان بودند که از طریق وحی نازل بر آنها، راه برقراری ارتباط با خداوند را به ما آموختند و با بررسی زندگی آنها مشاهده می‌شود همگی در اموری با هم مشترک بودند. به عنوان مثال:

- ۱- همهٔ آنها از جنس انس بوده‌اند (انسان بوده‌اند نه ملک و جن)
  - ۲- همهٔ آنها در صدد بیدار کردن عقل و فطرت آدمی بودند.
  - ۳- غُصَارَةٌ دعوت همهٔ آنها، کلمهٔ توحید یعنی: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و نفی از هرگونه شریک برای خدا سرلوحهٔ کار آنها بوده است.
- در اینجا شایسته است مفهوم شرک و شریک قرار دادن برای خدا بررسی شود و مشخص گردد از منظر قرآن و از نظر الله چه کسانی مشرک هستند؟

آیا اگر کسی شخص دیگری را که با ایمان و عمل صالح، مقرب درگاه خدا گردیده واسطه قرار دهد عمل او مشرکانه است؟

در این رساله نخست سعی بر این شده که حقیقت شرک شناخته، خلط بین شرک به خدا و وساطت بیان شود تا عمل مشرکانه تبیین گردد. و چند آیهٔ قرآن که حاکی از نفی شریک قرار دادن برای خداوند است بازخوانی شود.

### عنوان اول: مشرک در قرآن

#### نظام حاکم بر هستی، نظام اسباب و واسطه‌ها

وقتی دنیای پیرامون خود را نگاه می‌کنیم، این جهان را نظام اسباب

و مسیبات می‌یابیم. خداوند، سبزی، چمن و گل را از زیر خاک بیرون درآورده است، ولی خاک و آب‌رسانی به موقع و شرایط جوی هم دخالت داشته است. وقتی سوره لقمان را نگاه می‌کنیم، خداوند در آیه ۱۰ این‌گونه می‌فرماید: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضَ فِي آيَاتِهِ زَوْسَىٰ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾

«خداوند آسمان‌ها را بدون ستونی که ببینید، آفرید و او در روی این زمین کوه‌های ثابت بیفکند تا مبادا شما را ناآرام کند و اودر آن (زمین) از هرگونه جنبده‌ای پراکنده ساخت و ما از آسمان آبی فرود آوردیم، سپس در آن از هر جفتی نفیس و پرارزش از گیاهان رویاندیم.»

صحبت بر سر این مطلب است که خدا، خالق آسمان‌ها، قراردهندۀ کوه‌ها بر روی زمین و کسی که موجودات را روی زمین قرار داد؛ خود می‌داند ولی یک مرتبه وقتی صحبت به بارش باران می‌رسد، تعبیر به ﴿أَنْزَلْنَا﴾ (ما نازل کردیم) می‌کند و این به خاطر این می‌باشد که خدا اصل این کار را انجام داده، ولی نقش اسباب را هم به حساب آورده است. و به عبارت دیگر نقش اسباب دیگر را هم مورد لحاظ قرار داده است. از جمله اسباب در بارش باران: تبخیر شدن آب دریاها، جمع شدن ابرهای باران‌زا کنار هم و... می‌باشد. و حتی خداوند نقش خود باران را هم در رویش گیاهان مؤثر دانست ﴿فَأَنْبَتْنَا﴾ تمام موارد قبل با او (عطف) آمده بود، ولی در اینجا از فاء (عاطفه)<sup>۱</sup> استفاده کرده است: بعد از اینکه باران را نازل کردیم، گیاهان را رویاندیم.

– خداوند خالق همه موجودات از جمله انسان‌هاست، ولی واسطه

۱. معنی اللیب، ص ۲۱۳.

بودن زن و شوهر در بوجود آمدن بچه و فرزند را انکار نکرده است. با اینکه خداوند خود را خالق انسان دانسته، رَجِمَ مادر را هم واسطه و وسیله نامیده است: ﴿... مَخْلُوقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ...﴾ (زمر، ۶) «... شما را در شکم‌های مادرانتان می‌آفریند...».

- حضرت سلیمان علیه السلام به خاطر نعمت‌هایی که به او و پدرش داده شده است از خدا تشکر می‌کند.

﴿... وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ...﴾ (نمل، ۱۹)

«... و گفت: خدایا، به من الهام کن نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشتی سپاسگزارم...».

سؤال: اگر پدر و مادر او مال و دارایی داشته‌اند، چرا او شکرش را بجا می‌آورد؟

جواب: چون اگر پدرش نداشت، او هم آن را ارث نمی‌برد. بنابراین واسطه بودن پدر سلیمان در رسیدن نعمت به او، جهت تشکر کردن را روشن می‌سازد.

و در بسیاری از جاهای دیگر قرآن نیز شاهد تعبیرهایی مثل: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ﴾ (حجرات، ۱۳) «قطعاً ما خلق کردیم شما را» ﴿إِنَّا لَحَنُّنٌ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾ (حجر، ۹) «ما ذکر را نازل کردیم» ﴿لَحْنٌ نَعَلْمُهُمْ﴾ «ما می‌دانیم» و... که جمع هستند می‌باشیم که تمامی این موارد، علاوه بر دلیل‌های گفته شده در مورد آن‌ها یک پیام اساسی را دربردارند؛ آن هم بیان نقش اسباب، علل و عوامل در رسیدن به اهداف کارها می‌باشد.

در زمستان، خواسته یا ناخواسته همه دچار سردی هوا می‌باشند و

اگر مردم از خدا تقاضا کنند که مورد اذیت سرما قرار نگیرند الله به جهت رحمت خود می‌خواهد حاجت انسان‌ها را برطرف کند. حتماً چنین راهکاری را به ما پیشنهاد می‌کند: خورشید را آفریده‌ام؛ از آن برای گرم کردن خود استفاده کنید. انرژی‌های موجود در طبیعت را برای راحتی خود به کار بگیرید.

و یا شخص مریضی را تصوّر کنید که از خدا خوب شدن خود را تقاضا دارد و خداوند هم چون دنیا را بر اساس دخالت واسطه‌ها و اسباب در امور آفریده، درمان را نزد پزشک قرار داده است و از مردم انتظار رفتن نزد آنها را دارد.

حضرت موسی علیه السلام در مناجات با خدا می‌پرسد: خدایا درد از چه کسی است؟ پاسخ می‌آید: «مَنِّي» از من خدا. باز می‌پرسد: پس دوا از کیست؟ پاسخ می‌گیرد: «عندي» نزد من است. نبی خدا با تعجب می‌پرسد: پس مراجعه مردم به پزشک و دکتر چه ضرورتی دارد؟ خداوند می‌فرماید: تا نفوس آنها طیب خاطر پیدا کند و خوشحال شوند که درمان شوند. به همین جهت به پزشک «طیب» گفته می‌شود، چون مردم به واسطه رجوع نزد آنها جهت درمان به طیب خاطر دست می‌یابند<sup>۱</sup> ولی باید توجه داشت اصل علاج توسط خداست.

حال اگر عده‌ای به درگاه الله عرض کنند: خدایا ما جاهل هستیم، ما را عالم و آگاه نما، دست‌بابی این حاجت به‌طور مستقیم از طرف خدا ممکن نیست، بلکه راه رسیدن به حاجت خود، ورود نزد پیامبر و

۱. اصول کافی، ج ۸، ص ۸۸، ح ۵۲.

معصومان دیگر است. تا پیامبر هم طبق وظیفه ﴿...لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾ (نحل، ۴۴) به میزانی که عقل مردم درک می‌کند، آن‌ها را از سردرگمی بیرون آورد و آگاه گرداند و آنچه پیامبر از علوم، مشاهده می‌کند که فوق فهم و درک مردم است به امام معصوم بیان می‌کند و از طرف دیگر، مردم را هم به حضور نزد آنان جهت یادگیری راهنمایی کرده است.<sup>۱</sup>

نکته مهم آنکه اگر معتقد باشیم که واسطه‌ها دو ویژگی ذیل را دارند، مُسَلِّماً در زمره مُشْرکان خواهیم بود:

۱- قدرت مستقل آن‌ها در انجام کارها؛ ۲- عمل آنها بدون اذن الهی.

ما می‌دانیم خدا خالق واسطه‌هاست: اوست که خاک و آب را آفریده تا گیاه بروید با اینکه آنان از خود اختیاری ندارند، اگر ما برای آن‌ها قدرتی مستقل از قدرت خداوند قائل شویم و آن‌ها را بی‌نیاز از اذن و قدرت الهی بدانیم، درحقیقت معتقد شده‌ایم که در جهان به غیر از خدا، قدرت‌های مستقلی هم هستند؛ و این یعنی شرک.

با ذکر این مقدمه، مشخص شد مُشْرک (در بحث وساطت اسباب و مسببات) چه کسی است؟ مشرک کسی است که قدرت واسطه‌ها را مستقل از قدرت خدا دانسته، آن‌ها را در واسطه بودن در شکل‌گیری کارها بی‌نیاز از اذن و اراده الهی بداند.

اکنون بحث اصلی این است که چه اشکالی دارد خداوند به برخی

---

۱. در عصر حاضر، آگاهی ما به علوم اهل بیت از طریق احادیث صحیح السند آن‌ها می‌باشد.

واسطه‌ها قدرت دهد با اجازه او کارهایی را انجام دهند و تصرف‌هایی در عالم داشته باشند؟ (در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد)

**سؤال:** آیا با وجود این همه آیات قرآن که می‌گوید هرکس غیر از خدا را [به پرستش یا دعا] بخواند، مُشْرک است، جایی برای تعریف فوق برای مُشْرک و بیان این همه مطلب در مورد وساطتِ اسباب و مسببات می‌ماند؟! نمونه‌هایی از آیات:

۱- ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾ (فاطر، ۱۳-۱۴)

«و کسانی که به جای خدا [به پرستش و دعا] می‌خوانید، به اندازه پوست هسته خرمايي هم مالک [چیزی] نیستند. \* اگر آنها را بخوانید، دعوت شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند به شما جواب نمی‌دهند (قدرت جواب گفتن ندارند). روز قیامت شرکتان را انکار خواهند کرد. و هیچ کس تو را مانند [خدای] خبیر آگاه نمی‌کند.»

۲- ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا تَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾﴾ (نحل، ۲۰)

«و کسانی که آنها به جای خدا (به عنوان خدایی) می‌خوانند؛ چیزی را نمی‌توانند بیافرینند و حال آنکه خود آفریده شده‌اند (بت‌ها، خودشان ساخته شده‌اند!)»

۳- ﴿وَيَوْمَ حَشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَزَلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿۲۸﴾﴾ (یونس، ۲۸)

«و [یاد کنید] روزی که همه را گرد می‌آوریم، سپس به کسانی که شرک



ورزیدند گوئیم: شما و شریکانتان [از بت و غیر بت] در جایگاه خود قرار گیرید، پس رابطه آنها را با یکدیگر قطع می‌کنیم و شریکان آنها می‌گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید.»

۴- ﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذُرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٤﴾﴾ (نوح، ۲۴-۲۳)

«و مشرکان گفتند: هرگز خدایانتان را رها نکنید و ابداً (بت‌ها) ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید \* و حقاً (با این عملشان) بسیاری را گمراه کردند و (خدایا) ظالمان را جز گمراهی می‌فرزای.»

۵- ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذُرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ ﴿١٢٥﴾ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٢٦﴾﴾ (صافات، ۱۲۶-۱۲۵)

«(آیا بت) بعل را می‌خوانید و بهترین آفرینندگان را رها می‌کنید؟ \* همان خدایی که پروردگار شما و نیاکان شماست؟!»

۶- ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا نَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ... ﴿٥٧﴾﴾ (اسراء، ۵۶-۵۷)

«بگو: کسانی را که غیر از او (خدا) درباره آنها گمان خدایی دارید، بخوانید؛ پس (خواهید دید که) هرگز نه مالک برطرف کردن ضرر و زیانی از شما، و نه قادر بر منتقل نمودن آن به دیگری هستند \* آنهاهی که (این کفار به خدایی) می‌خوانند، خود به سوی پروردگارشان واسطه می‌جویند! ...»

و آیات دیگر... که بیانگر عمل مشرکانه کسی است که غیر از خداوند را بخواند.

**جواب:** قبلاً بیان شد که آیات قرآنی در موضوع شریک قرار دادن

برای خداوند، باید بازخوانی شود. البته تعداد این آیات زیاد است و بررسی همه آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد، اما به اجمال باید گفت: در بررسی آیات باید به امور ذیل توجه گردد:

۱- آیه باید با دقت معنا شود. مثلاً در آیه‌ای از قرآن آمده است: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...﴾ (قصص، ۸۸)؛ «با خدا غیر خدا را نخوان!». ممکن است کسی این آیه را بخواند و بگوید: شما که می‌گویید یا رسول الله، درحقیقت کسی دیگر جز خدا را صدا می‌زنید! ما می‌گوییم: آیات قرآن را نباید طبق نظر شخصی جهت اثبات عقاید پیش فرض خود، معنا کنیم بلکه باید طبق قواعد زبان خود، آن را دقیق ترجمه کرد. اولاً: این آیه، با آیات دیگری از قرآن شباهت نزدیکی دارد: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْدُومًا﴾ (إسراء، ۲۲)، ﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمَعذِبِينَ﴾ (شعراء، ۲۱۳) و ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ (فرقان، ۶۸) ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (جن، ۱۸) که آن‌ها به لحاظ مفهوم این مطلب را بیان می‌کنند که: «به عنوان خدا بودن کس دیگری را صدا نزن یا شخص دیگر را خدا قرار نده و آن احد را خدا ندان».

ثانیاً: در بعضی از آیاتی که به ظاهر بیانگر عمل مشرکانه کسی است که غیر از خداوند را بخواند، شباهت‌هایی وجود دارد. مثلاً: در آیه اول، دوم، پنجم و ششم، مشتقات ریشه «دَعَوُ» به کار رفته است. (تدعون، دُعاءکم، یدعون، اُدْعُوا).

باید بدانیم دعوت و دعا معنای گسترده‌ای دارد که به معنای

«خواندن» می‌باشد. اگر این معنی وسیع منظور باشد، پس ما هرکسی را بخوانیم، دعا می‌شود و مجازاً به معنای درخواست می‌باشد. آری، به همین معنای مجازی (درخواست)، در عبادات اشکالی وارد نمی‌شود ولی اگر این معنای مجازی، معنای حقیقی لفظ گردد نتیجه این می‌شود که هر وقت ما هر شخصی را صدا زدیم یعنی عبادتش کردیم و مشرک شده‌ایم. چون هر صدا زدنی می‌شود عبادت و شرک محسوب می‌شود و کسی چنین مطلبی را قبول ندارد.

۲- این آیات مربوط به کسانی است که به الوهیت و یا ربوبیت غیر خداوند اعتقاد دارند. چنان که از شأن نزول آنها معلوم می‌شود. مثل آیه اول، سوم و ششم.

۳- بسیاری از آیات، کسی را مشرک می‌داند که به ربوبیت بت‌ها اعتقاد داشته باشد. مثل: آیه دوم، چهارم و پنجم.

بله، اگر کسی خالقیت خدا را پذیرفته باشد ولی بر این اعتقاد باشد که بت‌ها هم در جهان خلقت اثرگذار و یا شریک خدا هستند<sup>۱</sup> وی مشرک است و اگر چنین فردی فعلی را برای جلب رضایت خدا و بت‌ها انجام دهد، عمل او مشرکانه است.

**سؤال:** اگر شخصی کار خیری را برای رضایت خدا و امام حسین علیه السلام انجام دهد، چطور؟ آیا این کار هم شرک است؟

**جواب:** این فرضیه از اساس باطل است، زیرا پیامبر و ائمه را نباید در مقابل خدا قرار داد. رضایت آنها رضایت خداست، نه در طول آن و در واقع همان رضایت خدا است. امام حسین علیه السلام فرموده‌اند: «رضا

الله رضانا أهل البيت» رضایت خدا، رضایت ما اهل بیت است.<sup>۱</sup>  
۴- گاهی آیات مربوط به کسانی است که معتقدند غیر خداوند که  
مورد دُعا و درخواست قرار می‌گیرد، به‌طور مستقل در عالم هستی  
تصرّف می‌کند.  
آری، همه حالات فوق، شرک محسوب می‌شود و آنکه بدان عمل  
کند، مُشرک.

### حقیقت توسل

در این باره چند سؤال مطرح می‌شود:

- ۱- معنای توسل چیست؟
- ۲- چرا باید توسل جست؟
- ۳- آیا قرآن بر توسل مهر تأیید می‌زند؟
- ۴- بر فرض قبول، آیا میان توسل به انسان حی و مرده تفاوتی  
وجود دارد؟

**پاسخ سؤال اول:** توسل و «وسیله» از یک ریشه‌اند، در قرآن آمده  
است: ﴿وَأْتَعُوذُ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (مائده، ۳۵)؛ «به درگاه خدا وسیله بجوید!»  
یعنی: برای کاری که می‌خواهید انجام دهید وسیله‌ای به کار ببرید.  
مثلاً: برای تماس با کسی که در خارج از کشور به سر می‌برد، از  
اینترنت به عنوان وسیله استفاده می‌شود. وسیله در معنای رایج جامعه  
و مذهب ما، یعنی افرادی را که آبرومند درگاه خدا هستند مُقَرَّب  
(نزدیک‌کننده) خود به خدا قرار دهم تا بتوانم با خدا ارتباط برقرار کنم  
و درخواست‌هایم را بیان کنم. ولی از این نکته نباید غفلت ورزید که

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۳۹؛ شرح الأخیار، ص ۱۴۶؛ لهوف، متن و ترجمه، ۸۸.

همین توّسل، اگر به معنای طلب حاجت از غیر خدا باشد (با اعتقاد به داشتن استقلال تام در جهان خلقت نه تفویض قدرتی از طرف خداوند به آن واسطه و شفیع)، امری باطل و حرام است.

**اشکال:** چرا از همان اوّل دست را بلند نکنیم و یا الله نگوییم و حاجت خود را از خدا نخواهیم؟ خدا که مانند پادشاهان نیست که واسطه و پارتی‌بازی در او راه داشته باشد؟ (این اشکال مرتبط به سؤال دوم است که چرا توّسل انجام می‌گیرد.)

**جواب:** اولاً باید دانست که اجابت حاجات ما مرحله‌ای دارد. اصل درخواست و عرض حاجت وسیله و واسطه نمی‌خواهد. و این دلیل قرآنی دارد ﴿قَالَ رَبُّكُمْ اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر، ۶) «پروردگار شما گفت: مرا بخوانید، شما را اجابت خواهم کرد...» ولی درخواست من با واسطه قرار دادن کسی دیگر به درگاه خدا، کسی که نزد خداوند آبرومند است از نظر اجابت یک درجه بالاتر می‌آید. آیا این راه، راه نزدیک‌تر نیست؟!

ثانیاً: شفیع و واسطه قرار دادن دو ثمره دارد: ۱- زودتر به نتیجه می‌رسیم. ۲- بهتر به نتیجه می‌رسیم.

ثالثاً: ما نمی‌گوییم که حتماً باید، یا حسین شهید گفته شود تا خدا حاجت را برآورده کند بلکه ما معتقدیم که چون بر اثر کثرت گناهان قلب ما را زنگار گرفته است، از نظر روانی هم کسانی که یک عُمر گناه کرده‌اند و اکنون مشکلی برایشان رخ داده و می‌خواهند خداوند آن را برطرف کند، خجالت می‌کشند که از همان اوّل بگویند خدا! از این رو یکی از پیشوایان دین را واسطه قرار می‌دهند. به عنوان مثال حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ، به خوبی می‌داند که عمویش آزر به علت کافر

بودنش، آبرویی به درگاه الله ندارد و از جهت دیگر ابراهیم قصد دارد که حق سرپرستی عمومی خویش را اداء کند، به همین جهت خودش را که آبرومند نزد الله است واسطه برای آمرزش عمومی قرار می‌دهد. ﴿قَالَ سَلِّمْ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾ (مریم، ۴۷) «گفت: درود بر تو، من به زودی برای تو از پروردگارم آمرزش می‌طلبم؛ زیرا او همواره در حق من مهربان و بسیار نیکوکار است».

**اشکال:** بنابر سخن شما پیشوایان دین مهربان‌تر از خدا هستند و گویا فراموش کرده‌اید ۱۱۴ مرتبه در قرآن ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ آمده است؟

**جواب:** به رحمت خدا کسی شک ندارد، ولی باید دانست همان رحمت خدا هم بر اساس حکمتش است و این‌گونه نیست که رحمتش را همیشه و در همه جا شامل حال بندگان کند. خلاصه آنکه کسانی که پیشوایان دین را واسطه و وسیله برای رسیدن به حاجات شرعی خود قرار می‌دهند، درحقیقت آنان را پیش از حاجات و درخواست‌های خود در پیشگاه الله مطرح می‌کنند، تا خداوند نخست به آن‌ها نظر کند، که نظر به آن‌ها، طبق آیه (۴۷ مریم)، مهربانی خدا را به همراه دارد و سبب جاری شدن رحمت خدا می‌گردد؛ سپس خداوند به مشکل و حاجت نگاه می‌کند و آنگاه رفع مشکل می‌شود.

**اشکال:** به هر حال زمانی که شخصی در حرم امام رضا علیه السلام حاجت و مشکل خود را بیان می‌کند اگر حاجت‌روا شود و مشککش حل گردد، آن را به امام رضا علیه السلام نسبت می‌دهد. به عنوان مثال می‌گوید: امام رضا علیه السلام مریض من را شفا داد و این شرک محسوب می‌شود.

**جواب:** در اینجا رحمت خدا شامل چنین شخصی می‌گردد و خدا سخن او را به دیدهٔ اغماض (چشم‌پوشی) می‌نگرد. به عبارت دیگر؛ خداوند متعال چون علم دارد که این شخص در واقع معتقد به سخن خود نیست و در اصل شافی (شفادهنده) را خدا می‌داند و نقش امام را در برآورده شدن حاجتش به عنوان واسطه می‌داند از او گذشت می‌کند.

**یادآوری:** مانعی ندارد که خدا به برخی از واسطه‌ها قدرت دهد که با اذن او در عالم تصرف‌هایی داشته باشند.

**سؤال:** مگر پیامبران طبق صریح آیات قرآن که در ذیل آنها را آورده‌ایم، انسان‌های عادی نبودند، پس چرا می‌توان آنها را واسطه قرار داد؟ (و به طریق اولی ائمه را هم نمی‌شود واسطه قرار داد).

۱- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَاَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ﴾ (فصلت، ۶)

«بگو: من تنها و تنها بشری همانند شمایم، که بر من وحی می‌شود که تنها معبود شما معبودی یگانه است، پس به سوی او متوجه شوید و از او طلب آمرزش نمایید؛ و وای بر مشرکان»

۲- ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ (فرقان، ۷)

«و مشرکان گفتند: این چه پیامبری است که طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! چرا به سوی او فرشته‌ای فرستاده نشد، تا همراه او بیم‌دهنده باشد؟»

۳- ﴿أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (اعراف، ۶۳)

«آیا تعجب کردید از این که از سوی پروردگارتان برای شما تذکری بر زبان

مردی از خودتان آمده تا شما را (از عذاب خدا) بیم دهد و شما هم پروا پیشه کنید و باشد که مورد ترحم قرار گیرید؟!»

۴- ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ ۖ وَزُكِّرَهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (آل عمران، ۱۶۴)

«یقیناً الله بر مؤمنان منت نهاد. آن‌گاه که در میان آنها فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌گرداند و کتاب و حکمت را به آنها می‌آموزد. مسلماً آنان پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.»

**جواب:** اگر منظور از انسان‌های عادی همین موارد فوق باشد که بیان شده، از جمله؛ غذا خوردن، راه رفتن و جسم داشتن، سخنی صحیح است، ولی آنچه باعث می‌شود ما بتوانیم آن‌ها را واسطه قرار دهیم ایمان و شدت اعمال صالحه آنهاست که در عصر و جامعه خود بی‌نظیر بوده‌اند.

**سؤال:** انبیاء و ائمه که مرده‌اند و یا شهید شده‌اند، پس دیگر نباید بعد از مرگشان به آن‌ها توسل داشته باشیم و یا آن‌ها را واسطه قرار دهیم؟

**جواب:** این سؤال مربوط به سؤال ۴ است که آیا در توسل تفاوتی میان حی و یا میت بودن هست یا نه؟ با این که ما هنوز جواب سؤال سه را بیان نکرده‌ایم، در اینجا می‌گوییم: مرگ یعنی قطع توجه روح از بدن انسان. در سطور پیشین گذشت که آنچه سبب می‌شود ما انبیاء و ائمه علیهم‌السلام را واسطه قرار دهیم، ایمان و عمل صالح و تقوای بی‌نظیر آنهاست که عصمت نام دارد. (عصمت آن‌ها به دلیل عقلی و قرآنی



ثابت می‌گردد)¹.

این مطلب سبب می‌شود که ما به مقام آن‌ها متوسل شویم و مقام نیز همیشه باقی است. آن‌ها با انجام اعمال صالح روح خود را پرورش داده‌اند. همین سبب می‌شود پس از مرگ هم روح آن‌ها تأثیرگذار باشد و ما را در وساطت یاری سازد. جدای از اینکه آیات قرآن برای شهداء مقام حیات قائل شده است.

در سوره آل عمران آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱ خدا چهار ویژگی را برای کشتگان در راه خود بیان می‌کند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (۱۶۹) ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (۱۷۰) ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۱۷۱) «هرگز گمان میر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند \* در حالی که از آنچه خداوند از فضل خود به آنان عطا کرده شادمانند. نیز شادمان کسانی هستند که هنوز به آنان نپیوسته‌اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می‌شوند]، که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. \* (شهیدان) به نعمت و فضل از سوی خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند، شادمان و مسرورند». این آیات به صراحت شهیدان را دارای حیات می‌داند.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (بقره، ۱۵۴)

«و به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگوئید، بلکه زنده‌اند و لکن

شما در نمی‌یابید.»

**اشکال:** آیات فوق دلالت بر حیات آنها دارد نه دلالت بر واسطه

قرار دادن و توسل به آنها؟

**جواب:** بله، درست است و ما هم برای واسطه قرار دادن انبیاء و

ائمه به این دو آیه استناد نکردیم! این اشکال مربوط به سؤال سوم

است که آیا شفیع قرار دادن و واسطه قرار دادن مورد تأیید قرآن است

یا قرآن آن را نپذیرفته است.

ولی قبل از اینکه شواهد قرآنی را اقامه کنیم، باید جواب سؤال

چهارم را کامل کنیم:

در طلب مغفرت و درخواست از پیامبر و ائمه فرقی بین زمان

حیات و ممات آن بزرگان نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ و شهدا نزد

خداوند زنده هستند و سلام و دعای ما را می‌شنوند. شهید اول

می‌گوید: ابو داود در سنن خود این‌گونه نقل کرده است که رسول

خدا ﷺ فرمودند: «هیچ کس نیست که بر من سلام کند مگر این که

خداوند روح مرا به من برگرداند تا پاسخ سلام او را بدهم. و اصحاب

و تابعین نیز پیوسته چنین بودند که هرگاه داخل مسجد النبی می‌شدند،

بر آن حضرت سلام می‌کردند»<sup>۱</sup>.

ما باز هم برای تأکید ناچاریم نکته‌ای را یادآوری کنیم:

عمل شیعیان در اماکن مذهبی و دعا به هنگام طواف و سعی و

خواندن امامان، برای توسل به آنهاست، نه این که آنان را مستقلاً

بخوانند و یا متصرف در عالم هستی (بدون اذن الهی) بدانند، اگرچه

۱. الذکری، چاپ قدیم، ص ۱۵۴.

بیان شد، مانعی نیست که خداوند به عده‌ای قدرت تصرّف در امور را بدهد که به اذن او دخالت در امور کنند؛ و این از باب اسباب و مسببات در نظام خلقت است.

همچنین باید دانست که عمل شیعیان از قبیل طلب مغفرت از خداوند توسط پیامبر اکرم است که در این آیه شریفه ذکر شده است:

۱- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنْهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (نساء، ۶۴)

«و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر آنکه به یاری و توفیق خدا از وی اطاعت شود. و اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند نزد تو می‌آمدند، آن‌گاه از خداوند آمرزش می‌خواستند و رسول خدا نیز برای آنها طلب آمرزش می‌کرد، بی‌تردید خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

نکته:

آن‌قدر بحث وساطت پیامبر به درگاه خدا دارای اهمیت بوده است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾؛ مرا بخوانید، اجابت می‌کنم شما را. آیه به صراحت نمی‌گوید که دعایتان مستجاب می‌شود بلکه خدا می‌فرماید: به‌طور قطعی جوابتان را می‌دهم. حال این پاسخ به دعاها، گاهی خود اجابت دعا را در پی دارد و گاهی اجابت دعا به‌گونه‌ی توسعه‌ای (بیش‌تر از آنچه خواسته‌ایم) را در پی دارد و گاهی هم به مصلحت‌ها، آن دعا مستجاب نمی‌شود. بلکه خدا به‌گونه‌ای دیگر جواب آن دعا را می‌دهد. (رفع کردن مشکلی، ذخیره برای جبران در قیامت و...). ولی در آیه فوق خداوند می‌فرماید: اگر نزد پیامبر بروید و او به درگاه من برایتان طلب آمرزش

کند، صد در صد توبه شما را می‌پذیرم و همان حاجت و دعایی که دارید (که گناهانتان بخشیده شود) را برآورده می‌سازم. و همچنین آیات دیگر:

۲- آیه توسل و طلب استغفار برادران یوسف از پدرشان حضرت یعقوب و پذیرش حضرت یعقوب علیه السلام.

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ (یوسف، ۹۷ و ۹۸)  
 ﴿أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (یوسف، ۹۷ و ۹۸)

«برادران یوسف گفتند: ای پدر، برای گناهان ما (از خداوند) آمرزش بخواه، که ما خطاکار بودیم. \* (یعقوب) گفت: به زودی برای شما از پروردگار خویش آمرزش می‌خواهم، مسلماً اوست که بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۳- حضرت موسی از خدا تقاضا کرد که خدایا ﴿أَغْفِرْ لِي وَلَا لِأَخِي﴾ (اعراف، ۱۵۱) «مرا و برادرم را ببامرز» و خدا رد نمی‌کند و نمی‌گوید به تو ربطی ندارد خودش باید طلب آمرزش کند و واسطه نمی‌خواهد و... سبب آنکه می‌گوییم خداوند رد نکرده، آن است که خداوند در قرآن هرگاه بخواهد موضوعی را رد کند یا با آوردن ﴿كَلَّا﴾ «چنین نیست» و یا با ذکر ناپسند بودن آن عمل و بالاخره به طریقی، نادرست بودن آن را بیان می‌نماید. اگر خدا این کار را نکرد، تقریر و امضاء خدا و دلیل بر پذیرش آن عمل است.

**اشکال:** خدا حضرت یوسف علیه السلام را به خاطر توسل به کسی جز خدا سرزنش کرده است، آنجا که می‌گوید:

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَنُهُ الشَّيْطَانُ ذَكَرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ (یوسف، ۴۲)

«و به یکی از دو نفر که می‌دانست خلاص می‌شود گفت: مرا در نزد

خواججات یاد کن؛ اما شیطان یادآوری او را نزد خواجهاش از یاد برد، از این رو یوسف چند سالی در زندان ماند.»

**جواب:** از کجا پی برده شد، که خدا یوسف عَلَيْهِ السَّلَام را به خاطر این عمل سرزنش کرده است؟ اساساً این آیه به سرزنش حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام توسط خدا هیچ ربطی ندارد! بر فرض محال هم بپذیریم، می توان گفت آیه کنایه ای است به یوسف عَلَيْهِ السَّلَام که چرا از یاد خدا غافل شد، این مطلب روشن است که نبی خدا بهتر بود این کار را انجام ندهد و تمام فکرش متوجه حق تعالی باشد.

۴- حضرت ابراهیم، می گوید: برای عمویم آزر - در قرآن به جای «عمو»، کلمه «أب» (=پدر) آمده است، زیرا «آزر» سرپرست حضرت ابراهیم بود - بعد از بیرون آمدن از کفرش، استغفار می کنم:

﴿سَلِّمْ عَلَیْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾ (مریم، ۴۷)

«خداحافظ، به زودی برای تو از پروردگرم آمرزش می خواهم، زیرا او

همواره با من مهربان است.»

و واضح است که خدا عمل او را رد نکرده است.

۵- تو سَل قوم یهود به موسی عَلَيْهِ السَّلَام:

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ ءَايَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ

فَأَسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿۱۳۳﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجُّ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ

لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ ... ﴿۱۳۴﴾ (اعراف، ۱۳۳-۱۳۴)

«ما هم سیل و ملخ و کنه و قورباغه و خون را به صورت نشانه هایی جدا جدا

بر آنها فرستادیم. باز هم تکبر و سرکشی ورزیدند و گروهی گنهکار بودند. \* و

در (هر بار) وقتی که عذاب بر آنها فرود می آمد، می گفتند: ای موسی، پروردگارت

را به خاطر پیمانی که با تو دارد برای ما بخوان...»

واضح است که این‌ها به کسی که مقام والا نزد خداوند دارد متوسل شدند و خدا هم متوسل شدن آنان را نقل کرده و عملشان را رَد نکرده است.

۶- پیامبر اسلام ﷺ با اینکه مستجاب الدعوة بودند، ولی در جریان مباحله، فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت علی علیه السلام و حسنین علیهم السلام را همراه خود بردند.

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾ (آل عمران، ۶۱)

آیا العیاذ بالله عمل پیامبر مشرکانه بوده است؟! و آیا جای توبیخ نبود که به پیامبر گفته شود: تو دیگر چرا برای مُحاجّه واسطه می‌آوری!!!

واضح است که عمل پیامبر برای قدرت هرچه تمام‌تر بوده است، به این بیان که: در جهان خلقت همه نسبت به خدا محدود هستند و نامحدود فقط خداوند می‌باشد. از این جهت پیامبر هم چون بشر است محدودیت‌هایی دارد ولی از طرف دیگر او فرستاده خداست و اشرف انسان‌ها می‌باشد به همین دلیل از جانب خدا دارای قدرت بلندمرتبه می‌باشد و بقیّه اولیاء خدا هم، هر یک به میزان ایمان و اعمال صالح خود دارای نفوذی در عالم خلقت هستند، که اگر همه این توانایی‌ها در راه رسیدن به هدف مشترکی استفاده شوند، نتیجه صددرصدی و حتمی را به دنبال دارد.

اکنون به توضیح آیه می‌پردازیم: از شأن نزول آیه چنین برداشت می‌شود که مسیحیان نجران قصد مباحله با پیامبر اسلام نمودند، یکی از

آن‌ها با توجه به علومی که فرا گرفته بود گفت: اگر پیامبر با فلان اشخاص به مباحله آمد و لشکری با خود نیاورد، او غالب می‌شود و شکست ما حتمی است، پیامبر هم حضرت علی علیه السلام، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام که اولیاء الهی بعد از پیامبر هستند را به همراه خود بُرد و با مسیحیان مباحله نمود و بر آن‌ها غالب گردید.<sup>۱</sup>

۷- توسّل جهنمیان به خزنه جهنم:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ﴾ (غافر، ۴۹)

«و کسانی که در آتش هستند به ملائکه نگهبان جهنم می‌گویند: پروردگارتان را بخوانید تا این عذاب را یک روز از ما تخفیف دهد»  
اگر عمل جهنمیان مورد قبول خداوند نبود، جای آن داشت که خدا بفرماید: وای بر شما! حالا هم که در آتش هستید، باز به اعمال مشرکانه خود ادامه می‌دهید و خزنه جهنم را می‌خوانید؟! چرا خود من را صدا نمی‌زنید؟!  
و نمونه‌های دیگر که در قرآن آمده است.

ولی به همین میزان بسنده می‌کنیم و دو مورد از موارد فراوان توسّل به پیامبر اکرم و قبر آن حضرت را که در کتاب‌های اهل سنت ذکر شده است بیان می‌کنیم:

#### ۱- توسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله

مردی به بینائی چشم او آسیبی وارد شده بود، نزد رسول خدا آمد و گفت. دعا کن و از خدا بخواه مرا عافیت دهد. رسول خدا فرمودند:

۱. ن. ک به تفاسیر ذیل آیه.

اگر می‌خواهی دعا می‌کنم، ولی اگر خواستی صبر کن که برایت بهتر است. آن مرد گفت: دعا کن و بخواه! پیامبر به او دستور داد وضوی خوب بگیر و خدا را با این دعا بخوان: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِتَقْضَى لِي، اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيَّ»  
روایت از احادیث صحیح است.

ترمذی می‌گوید: حدیث خوب و صحیحی است.<sup>۱</sup> ابن ماجه نیز آن را نقل کرده و گفته است که ابواسحاق می‌گوید: حدیث صحیحی است.<sup>۲</sup> احمد حنبل هم آن را در مسند خود با دو سند آورده است.<sup>۳</sup>  
از حدیث پیش‌گفته سه مطلب روشن می‌گردد:  
۱- شریعت و جواز توسل به پیامبر اسلام و واسطه قرار دادن او برای شفای بیماری؛

۲- پذیرفتن توسل از سوی رسول خدا ﷺ و شرک نبودن آن؛  
۳- اینکه پیامبر ﷺ با این توسلی که به آن مرد آموخت، خود را خدا، خالق و متصرف مستقل در عالم هستی قرار نداد، بلکه فقط توسل به نفس شریف خود را، وسیله تقرب آن مرد به خدای متعال، برای برآمدن حاجت او قرار داد.

**اشکال:** این توسل در زمان حیات پیامبر بوده و توسل در زمان حیات جائز است، ولی پس از فوت ایشان، از قبیل خواندن غیر خداست که در قرآن نهی شده است؟ این اشکال باز هم مربوط به سؤال چهارم

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۲۹، ناقل عثمان بن حنیف.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱.

۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۸.



بحث است که آیا فرقی بین توسل در زمان حیات و ممات وجود دارد یا نه؟ (که مطلبش قبلاً گذشت)

**جواب:** اولاً: فردی که کم‌سویی چشم داشت، به مقام پیامبر متوسل شد و مقام از بین رفتنی نیست؛ همان‌گونه که در آیه ۱۳۳ اعراف گذشت که قوم یهود به مقام موسی متوسل شدند. ﴿... بِمَا عٰهَدَ عِنْدَكَ﴾.

وثانیاً: لازمه این فرق گذاشتن در توسل که در زمان حیات جایز باشد و بعد از مرگ غیر جائز، سبب می‌شود نوعی از شرک جائز باشد و نوع دیگر حرام! و این تهافت و تناقض است.

ثالثاً: در تاریخ آمده که بعد از وفات پیامبر هم به او توسل می‌جستند. حدیث ذیل در همین باب (توسل به پیامبر پس از وفات او) می‌باشد ولی نخست توجه خوانندگان محترم را به سؤال مهمی جلب می‌کنیم.

**سؤال:** مطالبی که از حدیث (شفیع قرار دادن پیامبر خدا، توسط مرد نابینا) برداشت شده است، درست می‌باشد. ولی چنین به ذهن می‌رسد که مطلبی فراموش شده است! برخی از شیعیان نسبت به اهل بیت و معصومان علیهم‌السلام و توانایی‌های آنان در دخالت و تصرف در امور، معتقد به قدرتی به نسبت، استقلالی و اختیار تام آنها هستند، این دیدگاه را تبیین فرمایید.

**تبیین دیدگاه:** این نسبت به شیعیان صحیح نمی‌باشد. بله، برخی بر این باور هستند که گویی، خداوند به ائمه علیهم‌السلام چک سفید امضائی عطاء کرده است که هر کاری و دخالتی که می‌خواهند در امور انجام دهند، توانا باشند. به عنوان مثال، رئیس جمهور کشوری را در نظر

بگیرید که وزیرهایی هم دارد. این وزیرها هرکدام در امری از امور کشور فعالیت می‌کنند. یکی وزیر بهداشت و دیگری وزیر آموزش و پرورش و دیگران در جاهای دیگر مشغول هستند. رئیس جمهور، مردم را در هر مطلبی که نیازشان می‌باشد (و به یکی از ارگان‌های دولتی مرتبط می‌باشد) به وزیر مربوط به آن، کار ارجاع می‌دهد. و خود به گونه مستقیم نقشی ندارد. شخصی را در نظر بگیرید که مشکلی برای درمان وی به وجود آمده است، اگر چنین شخصیتی مشکل خود را به رئیس جمهور بگوید، چنین پاسخ دریافت می‌کند: وزیر بهداشت و درمان قرار داده‌ام، به سراغ او برو.

این گفتار منطقی به نظر می‌رسد و این مثال فقط برای نزدیک مطلبی که درصدد آن هستیم به ذهن مخاطب، بیان گردید.

در بحث ما هم چنین است که برخی بر این پندار هستند که خداوند هم از یک طرف اهل بیت را توانا ساخته است که در هر امری بخواهند، دخالت کنند، حاجت برآورده سازند و مشکل برطرف کنند، از طرف دیگر، مردم را هم به رفتن نزد آنان (و یا در نظر گرفتن مقام آنها) دعوت نموده است. پس اگر ما بدون واسطه قرار دادن امام‌ها به نزد خدا، حاجتی را از خود آنان درخواست کنیم، پاسخ آن را دریافت می‌کنیم و این شرک نمی‌باشد.

**جواب:** نگارنده، در مورد دیدگاه مذکور ۲ نکته را بیان می‌کند:

۱- نظریه فوق، دیدگاه مناسبی است، اگر دلیل و مستندی برای آن داشته باشیم. به عبارت دیگر؛ امکان وقوع شیء غیر از اثبات شیء است. می‌پذیریم که امکان تفویض چنین قدرتی از سوی خدا به اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد ولی سؤال اصلی این است که آیا این توانایی داده

شده است (در مقام اثبات) یا خیر؟ که باید تحلیل و بررسی شود که در این مجال نمی‌گنجد.

۲- بر فرض قبول چنین دیدگاهی، دوباره معتقد به واسطه بودن اهل بیت علیهم‌السلام شده‌ام. زیرا، همان قدرت به وزیرها را چه کسی به آنها داده است؟ واضح است که رئیس جمهور چنین تفویضی کرده است. (لازم به ذکر است که این مثال فقط به جهت نزدیکی مطلب به ذهن مخاطب می‌باشد) حال قدرت تصرف در امور را چه کسی به ائمه علیهم‌السلام عطاء کرده است؟ بدیهی است که خداوند چنین توانایی را داده است. پس در سلسله علل، به علت تامه (خدا) ختم می‌یابد و بدین ترتیب وساطت اولیاء ثابت می‌گردد.

## ۲- توسل به قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

دارمی در سنن خود بابتی را به عنوان: «باب ما أكرم الله ﷺ نبيته بعد موته»<sup>۱</sup> قرار داده و از اوس بن عبدالله نقل کرده است که در مدینه قحطی شدیدی شد و مردم به عایشه (همسر رسول خدا) شکوه بردند. عایشه گفت: به قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توجه کنید و روزنه‌ای به سوی آسمان قرار دهید که مانع بین قبر و آسمان نباشد. مردم همین کار را کردند، چنان بارانی آمد که از زمین گیاه روید و شتران بسیار فربه و چاق شدند.<sup>۲</sup>

**سؤال:** آیا العیاذُ بالله عایشه همسر رسول خدا مشرک بوده است که

چنین سخنی گفته است؟!

۱. ترجمه: باب تکریم پیامبر بعد از وفات از جانب خدا.

۲. سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳.

**خلاصه:** تا این جا دریافتیم که مشرک دانستن توشل‌کننده‌ای به خاطر توشلش به انبیاء الهی، ائمه و حتی صحابه رسول خدا برای تقرب به سوی حق تعالی، گمانی است باطل و اظهار محبت و موذت نسبت به آنان، امری مسلم برای هر مسلمان می‌باشد و دیگر اینکه تصرف در عالم هستی عقلاً و شرعاً ملازم آن نیست که متصرف در آن، خدا و خالق باشد؛ زیرا معجزات پیامبران الهی همچون ابراهیم، موسی، عیسی و غیر آنها - که موارد متعددی از آن در قرآن ذکر شده است - نوعی تصرف در تکوین و عالم هستی است، ولی با اذن و اراده خداوند متعال.

پس اعتقاد داشتن به این که پیامبر یا ولی خدا به اذن پروردگار تصرفی در عالم هستی کند، قطعاً شرک نیست، بلکه خود دلیل بر قوت ایمان به توحید و قدرت خدای متعال است.

در این بخش از عنوان اولیه این رساله (مشرک در قرآن)، با طرح چهار سؤال و جواب اجمالی به آنها این بحث را خاتمه می‌دهیم.

**سؤال ۱:** فرض می‌کنیم انبیاء و ائمه بعد از مرگ حیات دارند و جواب ما را می‌دهند و در واسطه قرار دادن آنها به درگاه الله اشکالی وجود ندارد، ولی چگونه ممکن است که آنها در لحظه واحد سلام و درخواست‌های افراد متفاوت را از مکان‌های مختلف دور و نزدیک بشنوند و پاسخ دهند؟

**جواب:** اولاً این امر مرتبط با روح است و روح مجرد است و در قید زمان و مکان نیست. آنها روح خود را به‌گونه‌ای پرورش داده‌اند که سردرگمی و تحیر در آن راه ندارد. نظیرش خواب‌های ماست. ما وقتی خواب هستیم جسممان روشن است و روح به اطراف می‌رود.

گاهی به شهرهای مختلف، و اماکن زیارتی متفاوت می‌رود (آن هم در یک لحظه). و جالب آنکه این امر برای روح انسان‌های عادی است؛ روح پیشوایان دین که به مراتب بالاتر است. وقتی ما خواب هستیم روحمان به اطراف می‌رود، مثلاً گاهی مشهود می‌رود و لحظه‌ای به مکه و دور و نزدیک بودن برای آن تفاوتی ندارد.

ثانیاً: خورشید کجاست؟! ماه کجاست؟! آیا غیر از این است که روزها خورشید در لحظه واحد در خانه‌ها و محل کار مردم وجود دارد؟ آیا غیر از این است که شب‌ها، ماه از همه پشت‌بام یا حیاط خانه‌ها دیده می‌شود؟ آیا غیر از این است که خورشید به همه مردم در خیابان‌ها و کوچه‌ها می‌تابد و هرکس می‌تواند ادعا کند خورشید به او تابیده است؟ ائمه و انبیاء و شهیدان نیز این‌گونه هستند که در لحظه واحد هم می‌شنوند و هم پاسخ می‌دهند.

ثالثاً: این بحث مربوط به فلسفه و بحث اتحاد شیء در یک زمان واحد می‌باشد که مطلبش در جای خود بررسی و در مواردی ثابت شده است.

**سؤال ۲:** بر فرض که پذیرفتیم توسل ریشه قرآنی دارد و انبیاء و ائمه را می‌توان واسطه قرار داد، دیگر چرا این همه امامزاده را واسطه قرار می‌دهیم؟ با توجه به اینکه بعضی از آن‌ها سند معتبری هم ندارند. چرا به کسانی که حتی بهشتی بودنشان هم معلوم نیست متوسل می‌شویم؟

**جواب:** اولاً: باید سند آن‌ها به لحاظ فرزند بلافضل و یا با واسطه بودن ائمه ثابت شود.

ثانیاً: بحث بر سر واسطه قرار دادن کسی است که ایمان و عمل

صالح او در حدّ بالاست و به درگاه خدا اعتبار دارد. اگر امامزادگانی این‌گونه باشند؛ یعنی در راه دین خدا سختی دیده و در راه تبلیغ دین خدا شهید شده باشند، مانعی برای وساطت آنها هم وجود ندارد. ثالثاً: با تعریفی که از مرگ شد، معلوم گشت که امامزادگان و اولیاء الهی نیز می‌توانند مشکل و حاجت ما را نزد ائمهٔ بزرگوار علیهم‌السلام دین بیان کنند و آنها هم به خدا عرضه دارند؛ زیرا فرض بر قبولی و پذیرش وساطت ائمه است.

در یک صورت حقّ با شماست، و آن اینکه یقین داشته باشیم آنها بهشتی نیستند و افراد صالحی نبودند که رسیدن به چنین یقینی به آسانی ممکن نیست.

**سؤال ۳:** آیاتی از قرآن بیان می‌کند کسانی که مرده‌اند بعد از مرگ خود هیچ اطلاعی از این دنیا ندارند و نمی‌دانند چه اتفاقاتی افتاده است:

۱- ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ۗ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيٰ  
إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٰ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِيٰ بِحَقِّ ۚ إِن  
كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ  
عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِيٰ بِهِ ۗ إِنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّيٰ وَرَبَّكُمْ  
وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ  
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾ (مائده، ۱۱۶ و ۱۱۷)

«و به یاد آر روز قیامت را) هنگامی که خدا (در مقام مُحاجّه) می‌گوید: ای عیسی بن مریم، آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به عنوان دو خدا به جای خداوند، به خدایی بگیری؟ گوید: منزه‌ی تو، مرا نسزد آنچه را که حق من نیست بگویم، اگر گفته بودم حتماً تو آن را می‌دانستی، تو آنچه را در درون من است می‌دانی و من آنچه را در ذات توست نمی‌دانم، به یقین تویی که دانای کامل

نهان‌هایی. \* من به آنها نگفتم جز آنچه را به من فرمان دادی که: خدایی را که پروردگار من و پروردگار شماست بپرستید؛ و مادامی که در میان آنها بودم بر آنها گواه بودم و چون مرا (به سوی خود) برگزفتی، تو خود بر آنها مراقب بودی و تو بر همه چیز آگاه و گواهی.»

۲- و یا آیه ۲۵۹ سوره بقره ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِئُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«پس خدا او را صد سال میراند و سپس زنده‌اش گرداند و به او گفت: چه مدت درنگ کردی؟ گفت: روزی یا قسمتی از یک روز. فرمود: (نه) یکصد سال درنگ کرده‌ای. به خوردنی و نوشیدنی خود نگاه کن! تغییر نیافته است، و به الاغ خود بنگر و تا تو را نشانه‌ای (از توحید و قدرت خود) برای مردم قرار دهیم. و به استخوان‌ها (ی درازگوش) بنگر که چگونه آنها را برمی‌داریم سپس بر آنها گوشت می‌پوشانیم؟! پس چون (چگونگی زنده کردن دوباره) بر او روشن شد، گفت: می‌دانم که خدا بر همه چیز تواناست.»

عیسی که پیامبر اولوالعزم خدا بوده، و نیز پیامبری که در آیه دوم از او سخن به میان آمده، نمی‌دانند چه اتفاقی افتاده، چگونه می‌توانیم بگوییم شهیدان ما را می‌بینند و صدای ما را می‌شنوند و از حاجات ما باخبرند؟

**جواب:** آیه اول که درباره حضرت عیسی عليه السلام است، تنها بیانگر گفتگویی از سوی خداوند با حضرت عیسی است که در روز قیامت و هنگام برپایی محشر رخ می‌دهد. در آن روز خداوند حکیم پیروان

حضرت عیسی و کسانی را که بعد از عیسی قائل به الوهیت او شدند و یا گفتند: او و مادرش دو خدا هستند می‌آورد و برای رسوایی آن‌ها حضرت عیسی علیه السلام نیز حاضر می‌شود، تا اقرار گرفته شود. آن‌گاه خداوند طرح مسئله می‌کند که: عیسی! آیا تو گفتی که من و مادرم را دو خدا به جای خدای یگانه و واحد بگیری؟ در این وضعیت مشخص است که مشرکان (کسانی که قائل به الوهیت برای عیسی علیه السلام و مادرش شدند) چه حالی دارند! نبی خدا برای اتمام حجت بر کافران چند مطلب را می‌فرماید:

۱- خدایا! چیزهایی که من به ایشان گفتم همان‌هایی بود که خود گفته بودی بگویم.

۲- من آن‌ها را به توحید دعوت کردم.

۳- تا زمانی که بینشان بودم شاهد بر اعمال و رفتارشان بودم (و نمی‌گذاشتم به من و مادرم نسبت خدایی دهند).

۴- وقتی تو مرا به سوی خود برگرفتی، دیگر تو شاهد و ناظر بر آن‌ها بودی (که مسیر را اشتباه رفتند).

۵- علم غیب من در مقابل علام الغیوب بودن تو چیزی نیست (و من هرچه از غیب می‌دانم عرضی است و خودت به من داده‌ای). در بحث علم غیب انبیاء آگاهی انبیاء از غیب را توضیح داده‌ایم.

و اما آیه دوم، بر فرض که بپذیریم آن شخص عزیر علیه السلام پیامبر خداست، باید گفت: آنجا خدای متعال با قصد قبلی خواسته او نداند که بعد از خواب صد ساله‌اش (که در قرآن تعبیر به موت شده)، چه اتفاقی افتاده است، تا برای او آنچه را که نسبت به آن اطمینان و قوت قلب نداشته است، ایجاد شود و معاد جسمانی و برانگیختن اجساد



مردگان برای او ثابت گردد. اتفاقاً این مطلب مؤید همان سخن ماست که بیان شد: آن‌ها (انبیاء) از اوضاع و اقوال خبر دارند ولی به اذن خداوند نه مستقلاً. از این رو، اگر خدا اذن نداده باشد، آن‌ها هم علم ندارند.

**سؤال ۴:** ما به انبیاء متوسل می‌شویم، در حالی که وقتی دعاهای قرآنی را مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم فقط از خدا تقاضا شده و هیچ واسطه‌ای برای طلب حاجات ما قرار داده نشده است، آیا غیر از این است که الله عز و جل می‌خواهد ما این‌گونه دعا کنیم؟

### دعاهای قرآنی

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ (ابراهیم، ۳۹)

«بی‌گمان پروردگارم شنونده دعاست»

﴿رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ (بقره، ۲۰۱)

«و برخی از آنان گویند: پروردگارا، به ما در دنیا نیکی و در آخرت نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش نکه دار.»

﴿رَبَّنَا وَعَاثِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ (آل عمران، ۱۹۴)

«پروردگارا، و آنچه را بر زبان فرستادگانت به ما وعده داده‌ای به ما عطا کن و در روز قیامت ما را خوار و رسوا مگردان، که تو هیچ‌گاه خلف وعده نمی‌کنی.»

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۸۳﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَءَاتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَبِيدِ ﴿۸۴﴾﴾ (انبیاء، ۸۳ و ۸۴)

«و (به یاد آر) ایوب را هنگامی که پروردگارش را ندا کرد که: و تو مهربان‌ترین مهربانانی \* ما نیز درخواست او را اجابت کردیم و آسیبی را که در او بود برطرف نمودیم و کسان او را و نظیر آنها را همراهشان به او عطا کردیم؛ تا رحمتی بر او کرده باشیم و تذکری باشد برای پرستش‌کنندگان»

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْنَضًا فَظَنَّ أَن لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَخَيَّرْنَاهُ مِنَ النِّعَمِ وَكَذَلِكَ نُخَيِّجُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾﴾ (انبیاء، ۸۷ و ۸۸)

«و (به یاد آر) ذالنون را هنگامی که خشمناک (از میان قوم خود بیرون) رفت، پس گمان کرد که ما هرگز بر او تنگ نخواهیم گرفت. سپس در میان تاریکی‌ها ندا در داد که جز تو معبودی نیست، تو منزه و پاکی، حقا که من از ستمکاران بودم. \* ما نیز خواسته او را برآوردیم و او را از اندوه نجات بخشیدیم؛ و ما این‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.»

﴿وَزَكَرِيَّا إِذ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿۸۹﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْأَخْيَارِ وَيَدْعُونََنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿۹۰﴾﴾ (انبیاء، ۸۹ و ۹۰)

«و (به یاد آر) زکریا را هنگامی که پروردگار خود را ندا کرد (و گفت): پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی. \* ما نیز خواسته‌اش را برآوردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را هم برای او شایسته (بارداری) کردیم، چرا که آنها همواره در کارهای خیر شتاب می‌ورزیدند و پیوسته در حال امید و بیم ما را می‌خواندند و همواره در برابر ما خاضع بودند.»

**جواب:** حدود ۱۶۰ دعا در قرآن کریم هست که بیش از نیمی از آنها - چنان که در آیات فوق آورده شد - دعا‌های انبیاء الهی است. راستی، انبیاء به چه کسانی متوسل می‌شدند؟! پیامبران چه کسانی را واسطه قرار می‌دادند؟! مگر نه این است آن‌ها سران و سرآمد صالحان

جامعه خود بودند و در تمام ازمنه و امکانه بی‌نظیر، و اگر کسی صالح‌تر از آن‌ها در جامعه بود، قطعاً او شایسته بود که پیامبر شود، تا هدایت به سوی خدا بهتر انجام گیرد و ترجیح مفضول (پایین‌تر) بر افضل (بالتر) - که عقلاً قبیح است - رخ ندهد؟! پس انبیاء نیازی نداشتند کسی را واسطه قرار دهند؛ چرا که خود افضل امت بودند، به علاوه از گناه هم معصوم بودند. سبب این دعاها از سوی آنان از آن رو بود هیچ‌گاه عبودیت خود را فراموش نکنند، یا غرور آن‌ها را نگیرد؛ از این جهت دعا به درگاه الهی را سرلوحه کار خود قرار می‌دادند.

#### سخنی با شیعیان

یکی از روایات مشهور، حدیثی است که از پیامبر اکرم به ما رسیده است. فرمود: اتقوا مواضع التُّهم<sup>۱</sup> از جایگاه‌هایی که مورد تهمت است پرهیز کنید.

عده‌ای از وهابی‌ها بر این پندار هستند که شیعیان در حرم امام‌های خود، آنان را که صدا می‌زنند، از آنان طلب رفع حاجت‌های خود می‌کنند. آری برخی از آنان متأسفانه مصداق آیه *﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾* (نمل، ۱۴) «و آنها را از روی ستم و برتری‌جویی انکار کردند در حالی که دل‌هایشان به آنها یقین داشت» می‌باشند و می‌دانند مقصود شیعیان در طلب حاجت از امام‌های خود، به عنوان واسطه بودن و عظمت آنان است. و حتی اگر از یک شیعه بی‌سواد، بپرسیم؛ تو که می‌روی مشهد و این‌گونه می‌گویی: یا امام رضا علیه السلام

۱. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۱۴.

بچه‌ام را شفا بده، آیا امام رضا علیه السلام را مقابل خدا قرار داده‌ای و قدرت او را مستقل از خدا می‌دانی و یا او را واسطه قرار می‌دهی؟ قطعاً جواب می‌دهد: او آبرومند به درگاه الله است و به جهت داشتن مقام والا نزد خدا قرب دارد. ولی به هر جهت، اگر ما بتوانیم مطلبی را فرهنگ‌سازی کنیم، شاید برخی از اعتراض‌ها به شیعیان حلّ و برطرف شود. و آن مطلب اینک: وقتی به حرم ائمه معصوم و امامزادگان و الامقام مشرف می‌شویم و زیارت می‌خوانیم، آخر الامر که می‌خواهیم دعا کنیم، نگوییم: یا امام رضا علیه السلام مریض من را شفا بده، به من خانه بده و... بلکه بگوییم: ای خدا به حق این امام و الامقام و مقرب درگاهت تو مریضم را شفا بده و گرفتاری مرا برطرف کن تا حقیقت مطلب برای مخالفین شیعه واضح گردد.

آری، ما شیعیان، معصومین علیهم السلام را در مقابل خدا نمی‌دانیم و ذره‌ای اعتقاد به خدایی و استقلال در قدرت آن‌ها نداریم، به همین جهت غالباً، اول نماز (به درگاه الله) می‌خوانیم و سپس به مرقد مطهر امام خود می‌رویم و یا در پایان زیارت، نماز زیارت که به جهت ذات ربوبی وارد شده است، می‌خوانیم و همین صحت اعتقاد ما را می‌رساند.

#### عنوان دوم: عصمت انبیاء

در این نوشتار بیان شد که انبیاء هدایت‌کننده مردم به سوی خداوند متعال و فرستادگانی از سوی خالق مهربان هستند. در قرآن کریم به انسان‌ها امر شده که به انبیاء اقتدا کنند.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْلِهِمْ اقْتَدِهْ﴾ (انعام، ۹۰)

«پیامبران کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده بود پس به هدایت آنان اقتدا

«کن»

در این مسیر هدایت، رشد و تکامل، اگر خود انبیاء معصوم از هر گناه نباشند چه می‌شود؟ آیا انسان می‌تواند به کسی که خود اهل گناه و عصیان است اقتداء کند؟! آیا عقلاً قبیح نیست که خداوند برای هدایت ما و تشریح احکام خود کسانی را بفرستد که خود هدایت‌شده نیستند؟! آیا از مولای حکیم و خداوند خالق عقل درست است که کسانی را بفرستد تا دستورات او را بیان کنند و مردم را به وسیله امر و نهی، بیدار کردن عقل‌ها و برانگیختن فطرت‌ها وادار به انجام و ترک آن دستورات کنند، ولی خود خلاف آنچه می‌گویند عمل کنند؟!

پاسخ همه سؤالات فوق معلوم و روشن است که چنین چیزی ممکن نیست. انبیاء گناه نمی‌کنند و مقام عصمت از هرگونه گناه دارند؛ زیرا مقرر است مردم به وسیله گفتار و رفتار آنها مسیر الی الله را طی کنند، و اگر مردم بدانند کسی که آنها را به این مسیر سوق می‌دهد خود اهل گناه است و با دستورات الهی مخالفت می‌کند، اعتماد به انبیاء از بین می‌رود و در نتیجه، هدایت ناقص می‌ماند؛ زیرا معلوم است که هرگاه پیامبری سخنی را از سوی خدا به مردم می‌گوید، مردم می‌گویند: از کجا معلوم راست بگوید که وحی است؟! شاید دروغ می‌گوید و از خود بافته است. چرا که فرض بر این است که نبی معصوم نباشد و دروغ گفتن برای او اشکال نداشته باشد. به بیان دیگر، شاید اساساً فلسفه اینکه انبیاء الهی: هم می‌میرند این باشد که آنها از بس افراد صالح و شایسته‌ای هستند و گناه مرتکب نمی‌شوند، اگر عمر ابدی داشته باشند، مردم آنها را خدا تلقی می‌کنند. قرآن کریم در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره نوح، از پنج بت نام می‌برد:

﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلَ الْهَتَكُمُ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ ﴿٢٠٠﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٠١﴾﴾

در تفاسیر آمده این بت‌ها نمادهای انسان‌های صالح و افراد دارای فضائل اخلاق و کمالات بودند، و از بس کمالات داشتند مردم گمان به خدایی آن‌ها کردند. این در حالی بود که آن‌ها مُردند، اگر انبیاء نمی‌مُردند و مرگ در آن‌ها وجود نداشت دیگر چه می‌شد؟!

**سؤال:** تا اینجا بیان شد که انبیاء: گناه نمی‌کنند، ولی آیا خطا و اشتباه هم از آن‌ها سر زده است؟

**جواب:** آیات قرآن نشان می‌دهد که انبیاء جنس مردمان زمان خود بوده‌اند. آنان انسان بوده‌اند و کارهایی را که یک بشر در امور روزمره انجام می‌دهد انجام می‌دادند. از جمله خوراک، پوشاک، کار کردن و تشکیل خانواده و... پس امکان وقوع خطا و اشتباه نه گناه، در آن‌ها هست، ولی خوب باید توجه داشت که امکان وقوع شیء غیر از اثبات شیء است. یعنی اثبات این مطلب که انبیاء خطا یا اشتباه می‌کردند دلیل می‌خواهد و باید برای آن سند قطعی تاریخی و یا قرآنی در دست داشت. به عبارت دیگر، آیا امکان دارد انبیاء اشتباه کنند؟ بله، ولی اینکه اشتباه هم کرده‌اند؟ نیاز به اثبات دارد که بر فرض وقوع، باید هر یک از مواردش ذکر شود و مورد بررسی قرار گیرد.

اکنون که دلیل عقلی بر عصمت انبیاء اقامه شد و ثابت شد که آن‌ها گناه نمی‌کنند،<sup>۱</sup> باید دلیل نقلی را که احیاناً نسبت گناه به انبیاء می‌دهد، به نحو منطقی و عقلی توجیه کرد.

۱. علامه طباطبائی در جلد دوم *المیزان* مفضل راجع به عصمت صحبت کرده است.

در اینجا به بررسی پاره‌ای از آیات قرآن که به ظاهر انبیاء الهی ﷺ را گنه‌کار می‌داند می‌پردازیم.

### پیامبر اسلام (حضرت محمد ﷺ)

۱- ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ﴾ (غافر، ۵۵)

«پس صبر پیشه کن که وعده خدا حق است؛ و برای گناهت آمرزش بخواه و در شامگاه و صبحگاه پروردگارت را با ستایش او تسبیح کن.»

۲- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿۱۰﴾ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۱۱﴾﴾ (فتح، ۱ و ۲)

«به راستی ما (در صلح حدیبیه) گشایش نمایانی برای تو پدید آوردیم. \* تا خدا گناه پیشین و پسین تو را بیامرزد و نعمتش را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست راه نماید.»

۳- ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثْوَلِكُمْ﴾ (محمد، ۱۹)

«پس بدان این حقیقت را که خدایی جز خدا نیست؛ و برای گناه خودت و برای مردان و زنان مؤمن طلب آمرزش کن؛ و خداست که حرکت و استقرار شما را می‌داند.»

۴- ﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (تحریم، ۱)

«ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است حرام می‌کنی خوشنودی همسرانت را می‌جویی؟ و خدا بسیار آمرزندهٔ مهربان است.»

۵- ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿۱﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿۲﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ﴿۳﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ﴿۴﴾ أَمَا مِنْ أَسْتَعْتَى ﴿۵﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿۶﴾ وَمَا

عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾ (عبس، ۱۰-۱)

«چهره در هم کشید و روی گردانید. که آن نابینا نزد وی آمد. و تو چه می‌دانی شاید او به پاکی گراید. یا تذکر یابد و این یادآوری به سود او باشد. اما آن کس که خود را بی‌نیاز می‌بیند. تو به او می‌پردازی؟ در حالی که بر تو مسئولیتی نیست که (او) به پاکی نگراید. و آن کس که شتابان به نزد تو آمد در حالی که (از خدا) می‌ترسد تو از او غفلت می‌کنی (به دیگران می‌پردازی).»

### بزرسی سه آیه اول

در این سه آیه قرآن مجید، عبارت ذَنْبٌ به کار رفته که به معنی گناه است. نخست باید گفت: قرآن کریم تعبیرهای مختلفی برای گناه کرده است که عبارت است از: ﴿إِثْمٌ﴾ (بقره، ۱۸۲؛ نساء، ۱۱۲)، ﴿حُوبٌ﴾ (نساء، ۲)، ﴿سَيِّئَةٌ﴾ (فصلت، ۳۴)، ﴿جَرَمٌ﴾ (غافر، ۴۳)، ﴿خَطِيئَةٌ﴾ (نساء، ۱۱۲).

هریک از تعابیر فوق معنای خاص خود را دارد و نمی‌توان برای همه آن‌ها «گناه» را معادل آورد. به عنوان مثال، ﴿إِثْمٌ﴾ به گناه قلبی و درونی گفته می‌شود (حجرات، ۱۲)؛ و یا عصیان به معنی مطلق نافرمانی از دستورات خداست چنان‌که حضرت موسی عليه السلام به حضرت خضر عليه السلام گفت:

﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ (کهف، ۶۹)

«گفت: ان شاء الله مرا شکیبیا خواهی یافت و در هیچ فرمانی مخالفت تو

نخواهم کرد.»

و اما «ذَنْبٌ» که در آیات یک تا سه آمده است،

مرحوم علامه طباطبائی ذیل این سه آیه و به خصوص ذیل آیه



دوم (فتح ۱ و ۲) اقوال مختلفی برای معنای «ذنب» ذکر کرده<sup>۱</sup> و همه را هم رد کرده است. ایشان می‌گویند: ذنب، گناه به درگاه خدا نیست. شایان ذکر آنکه ذنب با ذنب از یک ریشه است.<sup>۲</sup> ذنب به معنای دم است و ذنب را به این دلیل گناه گویند که اگر کسی انجام داد، دنباله دارد و برایش گرفتاری ایجاد می‌کند.<sup>۳</sup> و شاید جهت دیگر تعبیر دم حیوان باشد که دم حیوان آخر بدن او وجود دارد و جزای گناه هم در آخر است.<sup>۴</sup>

ذنب دو حالت دارد:

۱- اگر ما مخالفت با دستورات خدا کردیم؛ وقتی مُردیم آثار آن مخالفت ادامه‌دار است. یعنی اگر گناهی مرتکب شدیم و بدون توبه از دنیا رفتیم، مورد توبیخ و مجازات واقع می‌شویم.

۱. اقوال راجع به ذنب:

الف) أن المراد بذنبه ما صدر عنه المعصية: مراد از ذنب پیامبر، گناه است (که به دلیل عقلی مردود است).

ب) منظور گناه قبل از پیامبری و بعد از پیامبری است.

ج) ما صدر قبل الفتح و ما صدر بعده: منظور گناهی است که قبل از فتح مکه و بعد از آن از پیامبر سرزده است.

د) إن المراد المغفرة ما تقدم من ذنبه مغفرة ما تقدم من ذنب أويه آدم و حوا ببركة والمراد بمغفرة ما تأخر منه مغفرة ذنوب أمته بدعائه: منظور از آمرزش گناهی که مقدم بوده است گناه حضرت آدم و حوا می‌باشد که به برکت پیامبر بخشیده شده است و منظور از آمرزش گناهی که مؤخر بوده بخشش گناهان امت پیامبر است به دعای پیامبر. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۵.

۲. المنجد فی اللّغة، ص ۲۳۹.

۳. مفردات راغب، (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹ و ۲۰.

۴. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۴.

۲- در دنیا کار خوب می‌کنیم ولی پیامدهای بدی برای ما در بر دارد. به عبارت دیگر گاهی می‌شود ما کار خوبی انجام می‌دهیم ولی به عده‌ای برمی‌خورد و اشخاصی را ناراحت می‌کند و منجر می‌شود آن‌ها دنباله کار را بگیرند. به عنوان مثال: اگر کسی با یک سخنرانی خوب و یا نوشتن مطلبی درباره عدالت، آبروی ظالمان را بُرد و همه چیز را درباره ستم آن‌ها گفت، ستمکاران از او شکایت می‌کنند و دنباله کار وی را می‌گیرند.

در قصه حضرت موسی مشاهده می‌شود که وقتی موسی به پیامبری مبعوث شد و خدا گفت برو به سمت آن‌ها، فرمود:

﴿وَهُمْ عَلَيَّ ذُنُوبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾ (شعراء، ۱۴)

«و آنان بر من (ادعای) گناهی دارند، از این رو می‌ترسم مرا بکشند.»

نبی خدا، حضرت موسی که قبلاً کسی را بدون قصد کشته بود فرار کرد و خدا دستور داد به سوی آنها برو. حضرت موسی عليه السلام تعبیر فوق را ﴿هُمَّ عَلَيَّ ذُنُوبٌ﴾ به کار برد. با اینکه موسی عليه السلام نمی‌خواست آدم بکشد، ولی عمل او نزد آن‌ها (فرعونیان) ادامه‌دار بود.

حال رسول خدا حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم عَلمی را به اسم اسلام برافراشت و برخلاف امنیت عمومی صحبت کرد و بت‌ها را زیر سؤال برد. طبیعی است که همه این‌ها ذنُبی است ادامه‌دار، آن‌قدر مشرکان ادامه دادند و دنباله کار پیامبر را گرفتند که از مکه بیرون رفت و به مدینه آمد. آنجا هم در جنگ‌هایی که باب مشرکان داشت، شمار زیادی از آنان را کشت. سپس جنگ احزاب به راه افتاد و همچنین سریه‌ها، که همه این‌ها تبعات داشت. در مورد آیه دوم بحث، که آیه ۱ و ۲ سوره فتح است، بنا به نظر مشهور این دو آیه، مربوط به صلح

حدیبیه است که برای پیامبر پیروزی به شمار می‌آمد. اگر مشرکین (که تعدادشان زیاد و چندین برابر مسلمانان بود) می‌گذاشتند پیامبر با ۱۷۰۰ نفر (بیشتر یا کمتر) مسلمان همراه خود برای طواف به مکه می‌آمد؛ آنگاه او و مسلمانان را می‌گرفتند و به این عنوان که تو گناه فراوان داری (تبعات زیادی بر گردن توست)، محاکمه می‌کردند و به جرم اینکه پیامبر دستور داده بود خدای یگانه پرستش شود و بت‌ها رها شوند او و پیروانش را می‌کشتند. شاید کار تمام می‌شد، ولی خدا چنان مشرکین را دچار جهل کرد که گفتند: بیایید صلح کنیم، در حالی که حتی در بیرون مکه در همان حدیبیه، لشکر مکه به راحتی می‌توانست مسلمانان را نابود کند. با این توضیح، به آیه نگاهی دوباره می‌اندازیم:

آیه ۲ سوره فتح ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾

«چه گذشته تو تمام شد (قبل از هجرت) و چه گذشته تو (بعد از هجرت) بخشیده شود (پیامبر، آمرزش بخواد که خدا دنباله کار تو را از ذهن آن‌ها بیرون کرد) و نعمتش را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست راه نمایاند.» پس معلوم گردید ذنب پیامبر گناه به درگاه خدا نیست، بلکه مقصود گناه به نظر مشرکان و کفار مکه است. و در یک جمله؛ مسلمان شدن و گرویدن به پیامبر اسلام، نزد مشرکین «ذنب» دنباله‌دار بوده است.

**اشکال:** آنچه که از معنای لفظ ذنب و مغفرت به ذهن تبادر دارد، گناه و آمرزش است.

**جواب:** این تبادر در صورتی است که تعریف ذنب و مغفرت برای

ما مشخص نباشد. یعنی برای معنای یک کلمه ما اول باید به لغت و استعمال‌های آن رجوع کنیم. به عبارت واضح‌تر: علامه طباطبایی می‌فرماید: «فالكلمه الذنب في اللّغة على ما يستفاد من موارد استعماله؛ هو العمل الذي له تبعه سيئة كيف ما كان والمغفرة هي السّتر على الشيء».

ذنب در لغت عرب به حسب استعمال‌اتش عملی است که بر آن عمل اثر بد مترتب می‌شود و مغفرت هم (چون از ریشه «غفر» به معنای کلاه‌خود است) بر چیزی پوشش قرار دادن است. یعنی تبادر این دو لفظ، به حسب عُرف مختلف می‌باشد.<sup>۱</sup>

#### بررسی مورد چهارم (تحریم، ۱)

قبل از بررسی این آیه باید دانست که در قواعد اصولی، نهی بر دو گونه است: ۱- نهی ارشادی ۲- نهی مولوی  
 نهی ارشادی، آنی است که مخالفت با آن اثرش به خود فرد برمی‌گردد و در نافرمانی آن عقاب و عذاب مطرح نیست. و به عبارت دیگر، جایی که عقل انسان فواید یا ضررهای چیزی را کاملاً می‌فهمد و آگاهانه به آن اقدام می‌کند، بیان خداوند ارشاد به همان حکم عقل و خرد است.

نظیر آن که فردی به نزد پزشک می‌رود و دکتر به او می‌گوید شیرینی نخور! چون برای تو ضرر دارد. اگر آن شخص به نهی پزشک از شیرینی خوردن توجهی نکند، ضررش متوجه کیست؟ آیا غیر از خودش کس دیگری ضرر می‌بیند؟! ولی در نهی مولوی، مسأله عقاب

۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

و مجازات مطرح است. یعنی اگر فرد با آن نهی مخالفت کند، مجازات می‌شود. اگر قانون می‌گوید: دزدی نکنید؛ و کسی این کار را انجام داد، با او برخورد می‌شود و مجازات می‌گردد.

اکنون به شأن نزول آیه می‌پردازیم. در تفاسیر چند جریان به عنوان شأن نزول آمده است که دو مورد از مهم‌ترین آنان را بیان می‌کنیم:

۱- ماریه قبطیه کنیزی بود که رسول خدا ﷺ او را به همسری خود درآورد. این ازدواج برای دو تن از همسران پیامبر که کنیز نبودند و آزاد بودند. خیلی گران آمد. پیامبر برای این که آن دو تن را از ناراحتی و نارضایتی بیرون آورد، رفتن شبی از شب‌های ایام هفته به نزد ماریه قبطیه را بر خود حرام کرد. ماریه هم چون کنیز بود، حق این را نداشت که پیامبر شبی از شب‌های هفته را به او اختصاص دهد، به خلاف زنان آزاد که چنین حقی داشتند. در عین حال پیامبر شبی را هم به او اختصاص داده بود، ولی این کار را صرفاً برای طلب و جلب رضایت دو همسرش بر خود حرام کرد. خداوند آیه‌ای نازل کرد که: پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده حرام کردی تا رضایت همسران را به دست آوری؟ با دقت، مشخص می‌شود که آیه حتی نهی هم ندارد! فقط بیان می‌کند که چرا بر خود حرام کردی؟ خدا حلال قرار داده است! برای چه می‌خواهی رضایت آن‌ها را به دست آوری؟! بگذار ناخشنود شوند. آنچه حلال خداست که نباید بر کسی گران بیاید.

۲- پیامبر اکرم شبی را نزد همسرش زینب دختر حجش رفتند و شربت عسلی را میل فرمودند. این کار پیامبر برای عایشه و حفصه سنگین و سخت آمد و ناراحت شدند. پیامبر برای جلب رضایت دو

همسر خود، رفتن نزد زینب را بر خود حرام کرد.<sup>۱</sup>  
جالب آنکه طبق آیه چهارم سوره، اساساً توییح متوجه همان دو  
همسر پیامبر است که در هر دو شأن نزول نقش اساسی را داشتند، نه  
خود پیامبر!

آیه چهارم سوره تحریم چنین است: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْريلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعَدَ ذَلِكَ ظَهيرٌ﴾

«اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید (بجاست، زیرا) قطعاً دل‌های شما منحرف شده است، و اگر بر ضد او یکدیگر را پشتیبانی کنید، خدا خود یاور اوست و...»

آری، شاید از مفهوم آیه اول (که استفهام انکاری و توییحی است) این سوره نهی برداشت شود، که نهایتاً دال بر ارشادی بودن آن است. یعنی: پیامبر، این کار را نمی‌کردی بهتر بود. اشکالی نداشت، هم‌ه‌اش که رضایت همسران نیست، آن‌ها اشتباه کردند که این عمل تو برایشان سنگین آمد.

#### بَرسى مورد پنجم (آیات ۱-۱۰ سوره عبس)

چند مطلب باید در این آیه بَرسى شود:

- ۱- جریان چه بوده است؟ ۲- فاعل ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ و... کیست؟
- ۳- آیا با عصمت منافاتی دارد یا خیر؟

۱- جریان از این قرار بوده که روزی پیامبر نزد سران قریش بود و امیدوار بود که دعوتش را بپذیرند؛ زیرا با اسلام آوردن آن‌ها مردمان

۱. روح المعانی، ج ۱۴، ص ۳۴۱ و الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۳۹.

زیادی به آئین یکتاپرستی گرایش پیدا می‌کردند. یکی از اصحاب پیامبر هم در محضر رسول خدا بود. در این هنگام که پیامبر مشغول سخن گفتن با مشرکین بود، ابن ام‌مکتوم که مسلمان بود به مجلس آن‌ها درآمد و با صدای بلند رسول خدا را مکرر مورد خطاب قرار داد. در این لحظه اثر ناخوشایندی در چهره یکی از اصحاب پیامبر و یا رسول خدا پدیدار شد و از او روی گرداند و پیامبر به سخن خود با مشرکین ادامه داد و مشغول به دعوت آن‌ها به اسلام شد. به همین سبب فاعل این عمل مورد سرزنش و توبیخ خدا قرار گرفت و آیات اولیه سوره نازل شد.

۲- در تفاسیر فاعل را یکی از دو نفر بیان کرده‌اند: ۱- یکی از یاران پیامبر ۲- پیامبر اکرم ﷺ  
برای اینکه مشخص شود شخص سرزنش شده پیامبر بوده یا عثمان، باید به سه نکته توجه داشت:

۱- آیات قرآن همه باید با هم ملاحظه شود. آیا پیامبری که خدا او را در قرآن آن قدر بلندمرتبه قرار داده است می‌تواند رفتارش این‌گونه باشد؟! درباره خلق والای پیامبر در قرآن آمده است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (آیه ۴ قلم)

«و بی‌گمان، تو اخلاقی بس بزرگ و والا داری.»

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِن حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آیه ۱۵۹ آل عمران)

«پس به سبب رحمتی که از جانب خداست با آنان نرم‌خوی شده‌ای، و اگر درشت‌خوی و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس آنان را ببخش، و

برایشان آمرزش بخواه و در کار [اداره جامعه] با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ که خدا توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.»

همچنین آیات: ۱۲۸ توبه، ۲۱ و ۳۶ احزاب، ۲-۳ نجم، ۱۰۷ انبیاء، ۵۷ احزاب، ۷ حشر، ۸۰ نساء، ۱ حجرات، ۲۴ انفال.

۲- به التفات آیه سوم سوره عبس باید توجه کرد. ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ﴾ «چهره در هم کشید و روی گرداند». چه کسی؟ هر دو فعل غائب است. (أَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى) ← به این جهت که آن نابینا نزد او آمد. باز هم فعل و ضمیر غائب آمده است. ولی یک مرتبه، در آیه سوم سخن از غیبت به خطاب می‌آید: ﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ﴾ ← و تو چه می‌دانی شاید او پاک گردد!

او کیست؟ و «تو»، چه کسی است؟

در اینجا مبحث خطابات قرآن مطرح می‌شود که این خطابات متوجه چه کسی است؟ مفسران در پاسخ به این سؤال دو دسته شده‌اند:

۱- عده‌ای می‌گویند: قرآن بر پیامبر نازل شده و او هم مخاطب است.

۲- عده‌ای می‌گویند: درست است که قرآن بر پیامبر نازل شده، ولی خطابش تمام مردم است و عقلاً نمی‌توان بعضی از خطاب‌های قرآن را به پیامبر نسبت داد. مثلاً مخاطب آیه ﴿...لَيْنَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَبَنَّ عَمَلُكَ...﴾ (زمر، ۶۵)؛ «اگر شرک بورزی حتماً عمل تو تباه می‌شود.» پیامبر نیست؛ چه، واضح است که پیامبر مأمور و مبعوث به مبارزه با شرک پی شده و محال عقلی است که مشرک شود!

به همین دلیل عرب‌زبان‌ها، خطابات شدید قرآن را از باب: «إِيَّاكَ



أعني واسمعي يا جاره»<sup>۱</sup> (که البته روایت هم هست) می‌شمارند. معادل این جمله در فارسی همان است که می‌گوییم: به در می‌گوید که دیوار بشنود! نتیجه اینکه قرآن فاعل فعل را به شخصی دیگر می‌داند و بعد با اینکه خطاب را متوجه پیامبر می‌کند، به همه مسلمین هشدار می‌دهد که این‌گونه برخورد نکنند!

۳- اگر این کار با عصمت هم منافات داشته باشد، قبلاً دلیل عقلی اقامه شد که پیامبران معصوم هستند. به علاوه، در این جا هم صریحاً ذکر نشده که پیامبر این کار را انجام داده، پس معلوم می‌شود شخص دیگری فاعل بوده است.

**سؤال:** چرا گفته می‌شود: «اگر آیه با عصمت منافات داشته باشد»، این آیه که صریحاً فعل و فاعل آن مورد توییح و سرزنش خدا قرار گرفته و همین نشان می‌دهد که عمل ناشایستی بوده است؟

**جواب:** این سؤال همان سومین سؤال درباره آیه است که به پاسخ آن می‌پردازیم، ولی پیش از آن، ذکر یک حکایت بجاست:

یک سال به درس تفسیر استادی می‌رفتم. تقریباً هر روز سر درس حاضر می‌شدم و درس را به دقت گوش می‌دادم. روزی زودتر از ساعت شروع درس، خواستم خدمت استاد بروم. در حجره ایشان بسته بود. من کنار در حجره ایستادم تا تشریف بیاورند. قبل از من هم چند جوان دانشجو منتظر ایشان بودند. تا ایشان رسید، آن جوان‌ها به نزد استاد رفتند. من هم به سمت ایشان حرکت کردم، یک لحظه استاد

---

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۲۱؛ تفسیر عباشی، ج ۱، ص ۱۰؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۶۸۱، باب ما جاء فی الإثنی عشر.

به من نگاه کردند، ولی توجه خود را کاملاً معطوف به آن جوان‌ها کردند. من خواستم سؤالی بپرسم، اما ایشان توجهی نکرد و به سخن خود با آن‌ها ادامه داد! خودم را عقب کشیدم. بعد از دقایقی، به هنگام شروع درس به حجرهٔ ایشان رفتم. هنوز درس شروع نشده و کسی هم نیامده بود. آنگاه که ایشان مرا دیدند، فرمودند: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾؛ و آیات اولیهٔ سوره را خواندند. سپس به من فرمودند: آیا عمل رسول خدا - بر فرض صحت که پیامبر این کار را انجام داده باشد - گناه بوده است؟ عرض کردم: خیر، نمی‌دانم! ایشان فرمودند: تو هر روز درس ما می‌آیی، من می‌توانم برای پاسخ به سؤالات تو سر کلاس وقت بگذارم و جواب تو را بدهم، ولی آن جوانان دانشجو بودند و هر روز نمی‌آمدند، برای همین به آنها توجه کردم تا بتوانم آنان را ارشاد و هدایت کنم. آیا این عمل من عاقلانه نبود؟ گفتیم: بله. ایشان فرمودند: چطور عمل من عاقلانه بود، ولی به فعل رسول خدا که عقل کُلِّ می‌باشد اشکال وارد می‌شود؟! پیامبر به این مطلب توجه داشته که ابن‌ام‌مکتوم مسلمان است و غالباً به نزد او می‌آید ولی در آن لحظه مشرکان آمده‌اند و به حرف‌های او گوش می‌کنند، که اگر آنها مسلمان شوند، قبیله‌های آنها هم مسلمان می‌شوند و اسلام‌آوردنشان نتایج مثبت زیاد داشت. آیا انتظار می‌رود پیامبر کاری بر خلاف عقل انجام دهد؟!!

عرض کردم ولی استاد! آیات توبیخی و سرزنش‌گر است. فرمودند: بله، بر فرض که قبول کنیم این فعل، عمل پیامبر بوده، پیامبر بین اهمّ و مهمّ مراعات اهمّ را کرده است و به خاطر ترک مهمّ (توجه کردن به امّ‌مکتوم) مورد سرزنش قرار گرفته است. شاید پیامبر باید کاری

می‌کرد که جمع بین اهمّ و مهمّ شود!

### پیامبران گذشته

#### ۱- حضرت موسیٰ علیه السلام و آدم کشی او

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾﴾ (قصص، ۱۵ و ۱۶)

«و (موسی) وارد شهر شد در حالی که مردم آن بی‌خبر بودند. پس دو مرد را در آنجا یافت که با هم پیکار می‌کردند، این یک از پیروانش و آن یک از دشمنانش بود. آن که از پیروانش بود بر ضد آن که از دشمنانش بود از وی یاری خواست، پس موسی با مشت به او زد و کارش را ساخت، گفت: این عمل از شیطان است به راستی که او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است. \* گفت: پروردگارا، همانا من بر خود ستم کردم، مرا ببخش. پس او را ببخشید، بی‌گمان، اوست که بسیار آمرزندهٔ مهربان است.»

**جواب:** اولاً: موسی نمی‌خواست آدم بکشد و از روی عمد این کار را نکرد.

ثانیاً: «هذا» اسم اشاره است و اسم اشاره بدون وجود مشارّ الیه غلط است. و چنان که در *مطوّل* آمده، مشارّ الیه «هذا» باید محسوس باشد.<sup>۱</sup> اگر مشارّ الیه به چشم دیده نشود، استعمالش مجازی است. در این آیه، در مشارّ الیه (آنچه «هذا» به آن اشاره دارد) اختلاف است؟ می‌تواند تعجیل حضرت موسی علیه السلام در کشتن آن کافر باشد، که این

عجله کردن ترک اولی بوده و بهتر بود موسی عجله نکند و عاقبت کار را با دقت بسنجد. نکته مهم آنکه اگر عمل حضرت موسی گناه بود، مشمول حکم آیات قتل می‌شد!

## ۲- حضرت یونس علیه السلام

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْنِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَجَعَلْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾﴾ (انبیاء، ۸۷ و ۸۸)

«و ذوالنون را (یاد کن) آنگاه که با حالت خشم (از میان قومش بیرون رفت) و گمان کرد که بر او تنگ نخواهیم گرفت. پس در تاریکی‌ها ندا کرد که خدایی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی من از ستمکاران بوده‌ام. \* پس به ندای او پاسخ گفتیم و او را از اندوه رهانیدیم، و مؤمنان را این‌گونه نجات می‌دهیم.»

**جواب:** گناه یونس چه بود؟ آیا غیر از این بوده که بر اثر کثرت نافرمانی و مخالفت کافران قومش، آن‌ها را به عذاب خدا تهدید کرد؟ منتهی در این کار مانند حضرت موسی علیه السلام عجله کرد. آیا عجله کردن گناه است یا ترک اولویت؟ (اولویت یعنی: اولی و سزاوارتر این بود که باز هم به آنان فرصت دهد).

در تفسیر التحریر و التنویر می‌خوانیم، توبه حضرت یونس علیه السلام یا برای تقصیر (کوتاهی) او بوده و یا به جهت عجله کردنش.<sup>۱</sup>

و در تفاسیر دیگر ذیل آیات فوق (درباره حضرت یونس علیه السلام) این‌گونه می‌خوانیم؛ بعد از چندین سال که حضرت یونس علیه السلام قوم خود را به خدا و ایمان به او دعوت کرد. تنها دو نفر به او ایمان

۱. التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۹۷.

آوردند: یک عالم و یک عابد.<sup>۱</sup> یک روز عابد به او گفت: یونس علیه السلام این‌ها را رها کن، از خدا درخواست کن تا عذاب خود را بر آن‌ها نازل کند. این‌ها دیگر ایمان نمی‌آورند. حضرت یونس تقاضای عذاب کرد و کم‌کم آثار عذاب الهی در جامعه ظاهر شد. آن یک نفر عالم به سراغ مردم آمد و گفت: مردم! بدانید شما بد کردید و به خودتان ستم کردید، ولی هنوز برای توبه دیر نشده است و همچنان می‌شود جلو عذاب الهی را گرفت. بچه‌ها را از خود جدا کنید. زن‌ها از مردها جدا شوند و به توبه و تضرع به درگاه خدا بپردازید.

آن‌ها این کار را انجام دادند.

وقتی یونس علیه السلام خواست به شهر برگردد بر این گمان بود که با یک شهر ویران و نابود شده رو به رو می‌شود. اما دید اتفاقی نیفتاده است. به اشتباه خود پی برد و خدا او را سرزنش کرد که: چرا در درخواست عذاب عجله کردی؟ جای این بود که یک بار دیگر به نزد آن‌ها می‌رفتی و بر آنان اتمام حجت می‌کردی و بیان می‌داشتی که این مرتبه آخر است. یونس علیه السلام اظهار پشیمانی کرد و خدا هم زود به او پاسخ مثبت داد.

و بعضی هم این‌گونه گفته‌اند: که وقتی حضرت یونس تقاضای عذاب کرد، قبل از نزول عذاب باید از میان قوم خود بیرون می‌رفت ولی هنوز امر الهی برای خروج نیامده، او از شهر خارج شد.<sup>۲</sup>

**اشکال:** ولی در ظاهر آیه، صحبت از عجله کردن حضرت یونس علیه السلام و یا درخواست عذاب و... نشده است؟

۱. روبیل و ملیخا. *أطیب البیان*، ج ۹، ص ۲۲۲.

۲. *أطیب البیان*، ج ۹، ص ۲۲۲.

**جواب:** بله، ولی اولاً از شأن نزول آیه که توسط پیامبر اکرم معین و مشخص گردیده، نباید غفلت ورزید و در دست داشتن شأن نزول (آنچه که سبب نزول آیه بوده) ما را در فهم صحیح آیه کمک می‌کند. ثانیاً: جالب اینکه اگر هم فقط به ظاهر آیه توجه گردد، باز هم گناهی متوجه حضرت یونس علیه السلام نمی‌باشد. اگرچه او به درگاه خداوند خود را از ستمکاران معرفی می‌کند اما باید برای تفسیر ظلم در آیه به واژه ظلم دقت شود و این امری ضروری است. لغت‌شناسان ظلم را به قرار دادن هر چیزی، نه در جای مخصوص خود معنی کرده‌اند.<sup>۱</sup> در قصه حضرت یونس علیه السلام جای آن بود که آن بزرگوار صبر کند و شکیبایی از خود نشان بدهد ولی این کار را نکرد و با حالت غضب قوم خود را ترک کرد؛ کاری که نباید از او سر می‌زد. چرا که او در مقام یک پیامبر است و امر خطیر پیام‌آوری می‌طلبد که در مقامات عالی صبر پیشه کند. خداوند هم برای نائل آمدن این شخصیت الهی بدین مقام والا و این که آن بزرگوار متوجه آن کوتاهی گردد او را با گرفتاری در دل ماهی تنبیه کرد<sup>۲</sup> و باز هم باید به لغت تنبیه در زبان و لغت عرب دقت لازم مبذول گردد از این جهت که در زبان فارسی به‌گونه‌ای ترجمه می‌کنیم که معنی این واژه در زبان عرب چیز دیگری است و آن آگاهی دادن است. خداوند او را گرفتار فرمود تا از کرده خود آگاه گردد و همین اتفاق هم رخ داد و او متوجه کار سزاواری که باید انجام می‌داد و انجام نداد، گردید به همین دلیل خدا را از صمیم

۱. أقرب الموارد، ج ۳، ص ۴۴۴. «وضع الشيء في غير موضعه المختص به» و

ترجمة مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۵۲۹.

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۵.

دل خواند و حق نیز او را سریعاً استجابت فرمود.

به عبارت دیگر، این پیامبر در یک برهه از زندگی تبلیغی خود که نافرمانی‌های قومش به حد نهایی رسیده بود، باز هم لازم بود که صبر کند ولیکن دیگر، از خود صبر نشان نداد و با حالت غضب مردم را ترک کرد و این حالت دلالت بر گناهکاری او نمی‌کند و این عمل گناه محسوب نمی‌شود آن هم گناهی که او را از دایره عصمت پیامبرانه خارج گرداند بلکه استقامتی را که مدت‌ها از خود در برابر این لجاجت‌ها نشان داده بود به کنار نهاد و از مردم دور شد و خداوند هم او را از این عمل عجله‌آمیز با گرفتاری در دل ماهی آگاهی بخشید و او هم به کرده ناشایست خود مطلع گردید. از این جهت خدا را ندا کرد و خدا هم او را از دل ماهی رهایی بخشید.

نکته دیگری که دقت بدان ضروری می‌نماید استعمال لفظ غضب درباره یکی دیگر از پیامبران است. خداوند درباره موسی علیه السلام آنگاه که از کوه طور بازگشت و با بت پرستی قوم روبرو شد می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا﴾ (اعراف، ۱۵۰) یعنی چون موسی با حالت غضب رجوع به قوم خود کرد، این آیه دلالت بر خشمناک شدن موسی دارد؛ پس باید قائل به خروج حضرت موسی علیه السلام از عصمت شویم؟ ولی این نظریه کاملاً نادرست است. عصبانیت این پیامبر الهی امری است که هیچ زیانی را متوجه دیگران نمی‌کند زیرا عصبانیت به خاطر بازگشت قومش به بت پرستی بود؛ و اینکه زحمات فراوانی را متحمل شده بود تا آنان از بت پرستی به خداپرستی روی آورند و اکنون می‌دید که همه زحماتش از بین رفته است و دوباره مردم به بت پرستی رجعت کرده‌اند. قصه یونس علیه السلام هم همین‌گونه است

بدین معنی که می‌دید انذار و ارشادش هیچ تأثیری در مردم قومش ندارد برای همین از روی عصبانیت نسبت به لجاجت مردمان آنان را ترک کرد و این خشم هیچ زیانی را متوجه مردم نکرد. بلکه یک حالت درونی بود مخصوص خودش.

در تتمیم این نوشتار لازم است گفته شود: عصبانیت بر دو گونه است: یک نوع آن است که فردی عصبانی می‌شود و به دنبال آن می‌زند، فحاشی می‌کند و از دایره شرع خارج می‌شود. دیگر اینکه عصبانی می‌شود و از مکان خود خارج می‌شود تا بتواند بر اعمال خود مسلط گردد. قسم اول گناه است ولی قسم دوم گناه نیست بلکه برای صاحبش فضیلتی است. خروج یونس علیه السلام از قسم دوم بود ولی چون یک پیامبر در مقامی فوق مقام بندگان است و لحظه به لحظه و روز به روز باید در کسب مقامات از مردم عادی اوج بگیرد، این خشم برای او تنزل معنوی به همراه دارد از این رو تعبیر به ظلم کرد و خود را ظالم نامید؛ به این که مأموریت خود را به پایان نرسانده، خشمگینانه دست از ارشاد و انذار کشید.

**سؤال:** افتادن یونس در شکم ماهی برای چه بوده است؟

**جواب:** جبایی می‌گوید: برای کیفر نبوده است، بلکه جهت تأدیبی و تربیتی داشته است، و تربیت و تأدیب برای مکلف و غیر مکلف جائز است.<sup>۱</sup> یعنی غالباً تربیت برای بچه‌های نابالغ است ولی تأدیب مکلفین (بزرگترها هستند). علاوه بر این سطور پیشین جواب این سؤال بیان شد.

۱. مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۱۵۸.



### ۳- حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام انسان بود و اگر آن تصمیم درست را در برابر نقشه‌های زلیخا و زنان اعیان مصر نمی‌گرفت و به الله تعالی پناه نمی‌برد، ممکن بود در دام شهوانی گرفتار گردد.

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَكُونَنَّ وَلِيَكُونًا مِّنَ الصَّغِيرِينَ ﴿۳۲﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۳۳﴾﴾ (یوسف، ۳۲ و ۳۳)

«زن گفت: این است آن کسی که شما مرا درباره او ملامت کردید. آری، من به راستی او را به کامجویی از خود خواندم، ولی او خویشتن‌داری کرد. و اگر آنچه را به وی فرمان می‌دهم انجام ندهد قطعاً زندانی خواهد شد و خوار و بی‌مقدار خواهد گشت. \* یوسف گفت: پروردگارا، زندان، مرا خوش‌تر است از آنچه اینان مرا به آن دعوت می‌کنند و اگر نیرنگشان را از من نگردانی به آنان میل پیدا می‌کنم و از جاهلان می‌گردم.»

**بزرسی آیه:** این آیه نیاز به بررسی ندارد و موضوعاً از بحث خارج است زیرا نه گناه و نه خطایی از طرف یوسف علیه السلام صورت نگرفته که بخواهیم درباره آن بحث کنیم. البته، امکان خطا نه گناه انبیاء علیهم السلام هست که حضرت یوسف هم یکی از آن پیامبران است، ولی قبلاً گفته شد که امکان وقوع شیء غیز از اثبات شیء است. امکان دارد پیامبر اشتباه کند و مرتکب خطا شود؟ بله. ولی آیا چنین شده است؟ این امر نیاز دارد با دلیل قرآنی و تاریخی محکم اثبات شود که آیه فوق خارج از این بحث است؛ زیرا به احتمال انجام گناه توسط پیامبر اشاره شده است که قبلاً بیان شد امکان وقوع آن هم متصور نیست و خلاف عقل می‌باشد و با صراحت اعلام می‌دارد حضرت یوسف علیه السلام

گناهی انجام نداد.<sup>۱</sup>

#### ۴- حضرت آدم و حوا علیهم‌السلام

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۳۶﴾ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۳۷﴾﴾ (بقره، ۳۵-۳۷)

«و گفتیم: ای آدم، تو و همسرت در بوستان ساکن شوید، و از آن، هر جا که خواستید به فراوانی بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد. \* پس شیطان آن دو را از آنجا بلغزند و از آنچه در آن بودند بیرونشان کرد و گفتیم: فرود آید در حالی که برخی از شما دشمن برخی دیگرید و برای شما در زمین تا چندی قرارگاه و بهره‌ای خواهد بود. \* پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت کرد، در نتیجه خدا توبه‌اش را پذیرفت، همانا او بسیار توبه‌پذیر مهربان است.»

**بررسی آیه ۳۵:** آیه از چند جهت باید مورد تحلیل قرار گیرد:

- ۱- منظور از ﴿الْجَنَّةَ﴾ چه بهشتی است؟ و به عبارت دیگر الف و لام بر سر آن چه الف و لامی است؟
- ۲- ویژگی‌های این بهشت چیست؟
- ۳- تفاوت این بهشت با جنة موعود چیست؟
- ۴- مخالفت حضرت آدم چه بود؟
- ۵- منظور از ﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ چیست؟
- ۶- نهی در آیه چه نهی است؟

۱- منظور از «الْجَنَّةَ» و به عبارت دیگر الف و لام بر سر آن عهد خارجی است، نه عهد ذکر و ذهنی و نه جنسی. و این بهشتی بوده که در عالم خارج وجود داشته و حضرت آدم و حوا در آن سکونت داشتند.

۲- ویژگی‌های این بهشت («الْجَنَّةَ» در این آیه): گرسنه نشدن در آن، عریان نشدن، نبود تشنگی و سردی و گرما.

۳- بهشت موعود، «خَالِدِينَ فِيهَا» می‌باشد و در آن دیگر خروج از آن معنا ندارد، ولی این «جَنَّةَ» با توجه به کلمه «أَخْرَجَهُمَا» (خارج کرد آدم و حوا را) مشخص می‌گردد، بهشت موقتی یعنی باغی از باغ‌های دنیا.

۴- مخالفت حضرت آدم عليه السلام این بود که به فرمان نهی خداوند، یعنی: «لَا تَقْرَبَا» (نزدیک نشوید!) بی‌توجهی کرد و برخلاف آن عمل کرد.

۵- منظور ستم به خودشان است. ستم و ظلم سه گونه است: ظلم به خدا: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان، ۱۳)، ظلم به خلق: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» (شوری، ۴۲)، ظلم به نفس: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء، ۱۱۰).<sup>۱</sup>

در بعضی مواقع انسان به خودش ظلم می‌کند، نظیر آن کسی که آسانی را به سختی تبدیل می‌کند، به عنوان مثال: اگر دولتی، ساعتی را

---

۱. تفسیر لغوی و ادبی قرآن، (ترجمه مفردات ألفاظ قرآن)، ج ۲، ص ۵۲۹ و ۵۳۰.

حکم نظامی اعلام دارد و در این ساعت شخصی از خانه بیرون رود، چنین شخصی دستگیر می‌شود و برای وی مشکل به وجود می‌آید. این شخص خود زمینه بروز مشکلات را ایجاد کرده است. (البته، پیش‌فرض ما این است که کار او خلاف شرع نمی‌باشد). زمانی که از وقت فرد مشغول به برطرف کردن مشکلات این کار می‌شود، ظلم به نفس است. پس گناه کبیره و صغیره نیست، بلکه یا فعلی مباح زحمت‌آفرین و یا ترک مستحب می‌باشد. که این هم گونه‌ای ظلم بر خود است و ظالم و مظلوم در این جا خود شخص است، آنچه که در این آیه بیان شده، فعلی است که حضرت آدم مرتکب شده است. حضرت آدم در بهشت موقتی در تنعم از طرف پروردگار بوده است که به واسطه آن مخالفت، از بهشت موقتی خارج شد و به زمین که سرای سختی و مشکلات است وارد گردید و این ظلم به خود می‌باشد.

۶- از لحن آیه و این که عذابی برای عمل حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر نشده است، فهمیده می‌شود نهی ارشادی بوده که نهایت شدت دلالت بر کراهت دارد. همچنین باید توجه داشت بهستی که آن‌ها در آن بودند قبل از بحث تکوین و تشریح دستورات الهی بوده است! و عذاب معنا ندارد.

##### ۵- حضرت داود عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾﴾ (ص، ۲۳ و ۲۴)

«همانا این برادر من است که ۹۹ میش دارد و من یک میش دارم، و گفته است: آن را به من واگذار و در مذاکره بر من غالب آمد. \* (داود) گفت: قطعاً او با درخواست (انضمام) میش تو به میش‌های خود، بر تو ستم روا داشته است، و البته بسیاری از شریکان به یکدیگر ستم روا می‌دارند، مگر کسانی که ایمان دارند و کارهای شایسته می‌کنند و آنان بسیار اندکند. و داود دانست که ما امتحانش کرده‌ایم، پس از پروردگارش آمرزش خواست و خاضعانه به رو در افتاد و (به سوی خدا) بازگشت.»

مشخص است که عمل حضرت داود علیه السلام هم از قبیل عمل حضرت یونس و موسی علیهم السلام مربوط به عجله کردن او بوده است. حکایت چنین بوده است: دو نفر به نزد حضرت داود علیه السلام آمدند. یکی از آن دو گفت: این برادر من است. او ۹۹ گوسفند دارد و من یک گوسفند. وی می‌گوید این یکی را هم به من بده که من صد تا داشته باشم! حضرت داود علیه السلام بدون اینکه سخن طرف دیگر دعوا را هم بشنود، سریع به نفع او حکم کرد و گفت: برادر تو با این درخواست به تو ستم کرده است. داود علیه السلام بعد از آن متوجه اشتباه خود گردید که قاضی در مقام قضاوت باید به سخن هر دو طرف دعوا گوش دهد، ولی او تنها به صحبت یکی از طرفین گوش داد و حکم صادر کرد. به خاطر این کار خود طلب آمرزش کرد.

زیرا در آن دعوی، نه مدعی معلوم بود و نه منکر، اگر یک نعجه در تصرف گوینده باشد، مدعی صاحب نود و نه نعجه است (که ظاهر آیه و قرینه «أَكْفَلِيهَا» همین را تأیید می‌کند) و اگر در تصرف طرف مقابل باشد، مدعی قائل است. حضرت داود علیه السلام بدون اینکه پرسد یک نعجه

در تصرف کیست حکم را صادر کرد...<sup>۱</sup>

**اشکال:** آیا عجله کردن، خطایی این قدر مهم است که حضرت داود و ادا را به آمرزش می‌شود؟ یا حضرت یونس و موسی علیهم‌السلام برای خود تعبیر به ظلم به نفس می‌کنند؟ آیا ترک اولی این قدر ناپسند است که حضرت آدم و دیگر انبیاء برای جبران آن، زبان به توبه بگشایند؟ اگر برای این گونه کارهای ساده باید طلب آمرزش کرد، پس ما باید با کارهای خود چه کنیم و چه عاقبتی در انتظار ماست؟!

**جواب:** اگر سالن بزرگی را با نور کمی روشن کردیم، جز اجناس و اشیای بزرگ را نخواهیم دید، ولی اگر همین سالن را با نور زیاد روشن کردیم حتی یک پوست تخمه و ذره کاغذ هم دیده خواهد شد. ما نباید انبیاء را با خود مقایسه کنیم، بلکه باید از آنان الگو بگیریم. نور افراد عادی کم است، لذا تنها گناهان و خطاهای بزرگ خود را می‌بینند، ولی پیامبران و امامان معصوم که از نور ایمان بسیار والایی برخوردارند، حتی اگر از یک لحظه، عمرشان بالاترین بهره را نگیرند و مرتکب اعمالی شوند که شاید برای انسان‌های عادی اشکالی نداشته باشد، دست به دعا و طلب آمرزش برمی‌دارند. و با تعبیر ظلم به نفس، خویش را ملامت می‌کنند و خود را نزد خدا مقصر می‌دانند.

**عنوان سوم:** اثبات عصمت پیامبر اسلام و اهل بیت با تکیه بر آیه ۳۳ احزاب  
قبلاً از طریق استدلال عقلی، عصمت انبیاء الهی ثابت گردید. به همان دلیل عقلی عصمت ائمه نیز ثابت می‌گردد؛ زیرا آن‌ها هم هدایت‌کنندگان مردم به سوی خدا و جانشینان بعد از رسول

۱. *أطیب البیان*، ج ۱۱، ص ۲۳۳ و *المیزان*، ج ۱۷، ص ۱۹۳.

خدا ﷺ هستند. (جانشینی ائمه به طور بلافصل بعد از پیامبر، در جای خود به اثبات رسیده است) پس آن‌ها هم باید در طی این سوق دادن مردم به سوی خدا، از هرگونه گناه معصوم باشند تا نسبت به آن‌ها اطمینان حاصل شود.

و اما دلیل نقلی (قرآن) که از آن برای عصمت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام اثبات می‌گردد، آیه ذیل است:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب، ۳۳)

«جز این نیست که خدا می‌خواهد از شما اهل بیت هرگونه پلیدی را بزدايد و

قطعاً شما را پاکیزه گرداند.»

**بررسی و توضیح آیه:** صدر این آیه و چهار آیه پیش از آن مربوط به زنان پیامبر است. آیه بعد از آن نیز مربوط به زنان پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. در تمام این آیات، ضمیر جمع مؤنث آمده اما در بین این شش آیه که پانزده سطر از قرآن را دربر می‌گیرد، در یک سطر - سطر دوازدهم - ناگهان ضمیرها به جمع مذکر تبدیل می‌شود. بعد از نخستین ضمیر مذکر، عبارت «اهل بیت» ذکر می‌شود تا نشان دهد اکنون التفات روی سخن به زنان پیامبر نیست. سپس آیه دوباره به سیاق قبلی که همان جمع مؤنث بود برمی‌گردد. در این آیه به چند نکته باید توجه داشت:

- آیه دو تأکید مهم دارد: ﴿إِنَّمَا﴾ که از ادات حصر است و حکم تطهیر را برای گروهی خاص بیان می‌کند، و دیگر مفعول مطلق تأکیدی ﴿تَطْهِيرًا﴾ مفعول مطلق تأکیدی برای تأکید بر وقوع فعل است؛ چنان‌که

خداوند در آیه ۱۶۴ سوره نساء می‌فرماید: ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾؛ یعنی: قطعاً خدا با موسی سخن گفت. قسمت مورد بحث هم این‌گونه ترجمه می‌شود: قطعاً خدا می‌خواهد شما را پاک کند. اکنون باید دید تطهیر از چه؟

در آیه ۶ سوره مائده ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ منظور از ﴿لِيُطَهِّرَكُمْ﴾، وضو و تطهیر ظاهری است که پاکیزگی و تمیزی است. در آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره توبه ﴿وَالَّذِينَ آخَرُونَ أَعْرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ حَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ ﴿۱۰۲﴾ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ ﴿۱۰۳﴾، منظور تطهیر اموال آن‌هاست؛ زیرا اگر زکات مال داده نشود، استفاده از آن مال حرام است و آن مال با دادن زکات پاک می‌گردد. در آیه مورد بحث صحبتی راجع به تطهیر ظاهری نیست؛ چرا که اساساً سیاق و انسجام آیات قبل و بعد مربوط به پاکیزگی ظاهری نیست.

۲- کلمه ﴿رَجَسَ﴾ در آیه شریفه الف و لام دارد که الف و لام آن جنس است. یعنی: خدا اراده کرده تا جنس پلیدی، زشتی و گناه را از شما بزدايد. همانند آیه ۱۰۰ سوره یونس ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَجَعَلَ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ «و خدا



پلیدی (گناه) را بر کسانی قرار می‌دهد که نمی‌اندیشند.»

۳- آمدن عبارت ﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ به عنوان اختصاص که زدودن را مختص به اهل بیت می‌کند.

۴- متعلق اراده خدا تنها دور کردن رجس و پلیدی از اهل بیت نیست، بلکه علاوه بر آن، طهارت نیز هست.

**سؤال:** این اهل بیت که این قدر در آیه تکریم شده و به مقام عصمت نائل آمده‌اند چه کسانی هستند؟

**جواب:** بزرگ مفسر اهل سنت جناب فخر رازی این گونه می‌گوید:  
«لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَي يُزِيلَ عَنْكُمْ الذَّنْبَ وَيَطَهِّرَكُمْ أَي يُبَلِّسَكُمْ خَلَعَ الْكِرَامَةَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: ﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ وَ اخْتَلَفَتْ الْأَقْوَالُ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ، وَالْأَوْلَى أَنْ يُقَالَ هُمْ أَوْلَادُهُ وَأَزْوَاجُهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ مِنْهُمْ وَعَلِيٌّ مِنْهُمْ»<sup>۱</sup>.

ترجمه: «تا ناپاکی را از شما ببرد» یعنی، گناهان را از شما برطرف کند و شما را پاکیزه گرداند؛ یعنی بپوشاند به شما لباس‌های کرامت را. سپس خداوند فرمود: ﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ و أقوال مفسران در [تفسیر] اهل بیت مختلف است و آنچه سزاوار است در تفسیر آن گفته شود اینکه مراد از اهل بیت فرزندان و همسران پیامبر ﷺ می‌باشند و حسن، حسین و علی عليه السلام از اهل بیت محسوب می‌گردند.

اکنون باید دید این نظر درست است یا نه؟ بدین منظور باید به آیات قبل و بعد از این آیه رجوع کرد. در این آیات، انتقادهای متعددی از زنان پیامبر ﷺ به چشم می‌خورد. مثلاً در آیه ۲۸ به

۱. تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۱۸۵ (چاپ ۱۴۲۶ق) و ج ۲۵، ص ۱۶۸ (۱۴۲۰ق).

آنان می‌گویند: اگر شما دنیا دوست هستید و به دنیا چشم دوخته‌اید و بدین جهت همسری پیامبر را برگزیده‌اید، بدانید که اینجا از زر و زیور دنیا خبری نیست. بیایید تا او مقداری مال به شما بدهد و شما را بدون نزاع طلاق گویند. این آیه قبل از هر چیز روحيات آنها را نشان می‌دهد و از مادی‌گرایی آنان خبر می‌دهد. البته آنان مانند نزد رسول خدا را ترجیح می‌دهند، با این حال، آیه ۲۹، به همه آنان وعده اجر و پاداش عظیم نداده است، بلکه قید «المحسنات» را آورده تا روشن کند که ممکن است همه آنان در صف محسنات قرار نگیرند.

پس از آیه ۳۰ به نظر می‌رسد که خداوند درباره آنها احتمال کارهای زشت بزرگ را منتفی نمی‌کند، زیرا به آنان گوشزد می‌کند که کار بد شما دو برابر عذاب دارد!... سپس آنان را از سخنان نازک و تحریک‌آمیز منع می‌کند و به سخن پسندیده و گفتار نیکو دعوت می‌کند. باز روشن است که نهی در جایی صحیح است که شخص کار خلافی کرده باشد یا احتمال ارتکاب آن وجود داشته باشد. و بالاخره در ابتدای آیه ۳۳ به آنان فرمان می‌دهد در خانه فرمان بمانند. دستورات دیگری نیز بیان می‌شود، سپس با التفاتی از ضمیر جمع مؤنث به ضمیر جمع مذکر می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

با توجه به مطالب فوق باید گفت: آنچه مسلم است این است که مخاطب این قسمت آیه برعکس آنچه فخر رازی گفته، زنان پیامبر ﷺ نیستند. چون نه ضمیر «کم» با این احتمال سازگار است و نه سیاق آیات گذشته که در حق آنان احتمال کارهای خلاف را می‌دهد با ﴿إِنَّمَا﴾ که از ادات حصر است سازگاری دارد.

**نتیجه:** چون پیامبر در مقام تبیین آیات قرآن بوده، اهل بیت را برای ما تبیین کرده است. وی آنان را در خانه ام سلمه زیر عبا جمع کرد و بیان کرد: «اللهم هؤلاء أهل بيتي»؛ و کسان دیگر حتی ام سلمه را به آن جمع راه نداد.<sup>۱</sup> علاوه بر آن، رسول خدا مدت مدیدی بین چهل روز تا شش ماه یا هشت ماه و بیشتر، صبحگاهان دست بر خانه حضرت علی عليه السلام می گذاشت می فرمود: «الصلاة، الصلاة، السلام عليكم يا أهل البيت، الصلاة». <sup>۲</sup> باتوجه به آنچه گفته شد و این مطلب که بعد از این آیه، باز در آیه ۳۴، خدا ضمیر را به جمع مؤنث برمی گرداند و دوباره مطلب را متوجه زنان پیامبر می کند، می توان نتیجه گرفت: هیچ کس نمی تواند مقام عصمت در این آیه را به غیر از حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین عليهم السلام و در رأس آنها رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم تطبیق دهد.

بله، این را هم باید متذکر شد که عصمت درجاتی دارد و برخی می توانند درجه ای از آن را دارا باشند، ولی پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و اهل بیت او در بالاترین درجه هستند.

در این جا به بررسی عصمت اهل بیت و پیامبر در آیه ۳۳ سوره احزاب پایان می دهیم. شاید محکم ترین و قوی ترین دلیل بر عصمت پیامبر خدا و مخصوصاً عصمت اهل بیت عليهم السلام و ائمه معصومین، آیه ۵۹ سوره نساء باشد که فقط به ذکر آیه و ترجمه آن و ذکر چهار نکته مختصر بسنده می کنیم.

۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

۲. همان.

﴿يَتْلُوهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾

(نساء، ۵۹) عطف بر اطیعوا الله عطف بر رسول

- ۱- در این آیه اطاعت از اولی الامر و رسول به طور مطلق آمده است؛ یعنی: در همه موارد و کارها، آیا خداوند دستور می دهد از کسی که گنه کار باشد اطاعت مطلق بشود؟!
  - ۲- اولی الامر در این آیه در ردیف رسول خدا هستند چه کسانی غیر از ائمه در ردیف رسول خدا هستند؟!
    - ۳- اولوالامر صاحبان قدرت نیستند، چون که آنها گناه می کنند. چگونه ما پیرو گنه کاران باشیم؟!
      - ۴- اگر از دو ﴿أَطِيعُوا﴾ در آیه استفاده می شود که هیچ وقت نباید نافرمانی آن دو را کرد، پس در مورد اولوالامر هم نباید نافرمانی کنیم؛ زیرا که جمله متضاد می شود و یک مولای حکیم متضاد صحبت نمی کند که بگوید: از الله و پیامبر هیچ وقت نافرمانی نکنید ← سالبه کلیه. ولی از اولوالامر گاهی نافرمانی کردید اشکالی ندارد! ← موجب سالبه جزئیه؛ و باید دانست که به اصطلاح منطقی، موجب جزئیه نقیض سالبه کلیه است.

### جلوه‌هایی از عظمت و عصمت پیامبر اسلام در قرآن

در این خصوص، مراجعه به موارد ذیل بجاست:

۱- اسراء: ۶۵، ۲- یس: ۴، ۳- احزاب: ۲۱، ۴- نجم: ۲، ۵- حشر:

۷، ۶- نساء ۸۰

### عنوان چهارم: علم غیب

آیا امکان دارد غیر خداوند علم غیب داشته باشد؟

در این که علم به غیب ذاتاً و مستقلاً برای خداست هیچ شک و

شبهه‌ای نیست؛ و دلیل آن علاوه بر دلیل عقلی - که در جای خود بحث شده است - آیاتی از قرآن کریم است:

۱- ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ (نمل، ۶۵)

«بگو: در آسمان‌ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند و نمی‌دانند چه زمانی برانگیخته می‌شوند.»

۲- ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (نحل، ۷۷)

«و غیب آسمان‌ها و زمین از آن خداست، و کار برپایی قیامت جز مانند نگاه چشم یا نزدیک‌تر از آن نیست. بی‌گمان، خدا بر هر چیزی تواناست»

۳- ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ (یونس، ۲۰)

«و می‌گویند چرا نشانه‌ای (که ما می‌خواهیم) از پروردگارش بر او نازل نشده؟ بگو: عالم غیب فقط از آن خداست. پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرانم.»

با این حال، هیچ مانعی نه عقلی و نه شرعی وجود ندارد که خداوند به قدری از بندگان مقرب خود بعضی از علم غیب را عطا فرماید. این بحث از دو منظر عقل و شرع بیان می‌شود.

### علم غیب از منظر عقل

از نظر عقلی، شیخ الرئیس ابن سینا در برخی کتاب‌ها و رسائل خود ثابت کرده است که نفوس مستعد و لایق ممکن است به عالم بالا که غیر مادی است متصل شوند و از امور غیبی اطلاع پیدا نمایند. وی

مؤکداً از انکار و استبعاد امکان علم غیب نهی کرده است.<sup>۱</sup>  
 فخرالدین الرازی در شرح خود بر کتاب *الإشارات و التنبیحات* شیخ  
 الرئیس، کلام او را در مورد امکان اطلاع انسان‌ها بر غیب تأیید کرده  
 و با اینکه او ملقب به امام المشککین است گفته: این مطلب هیچ نیازی  
 به شرح و تفسیر ندارد. وی در کتاب دیگرش علم به غیب و کیفیت  
 آن را مورد بحث قرار داده و امکان آن را به این شرط ثابت کرده  
 است که انسان نفس خود را تقویت کند، به گونه‌ای که تدبیر بدن و امور  
 مادی، او را از اتصال و ارتباط با مبادی عالیه، که عالمی است غیر  
 مادی، باز ندارد.<sup>۲</sup>

در کتاب *اثولوجیا* که تألیف ارسطو یا افلاطون است، درباره علم  
 غیب انسان مطالبی ذکر شده که خلاصه آن این است که ما انسان‌ها  
 اگر شهوات پست خود را ترک کنیم و گرفتار آنها نباشیم، می‌توانیم به  
 عالم عقلی بالا صعود کنیم. در این هنگام چیزهایی را که از آن عالم بر  
 ما نازل می‌شود احساس و ادراک می‌کنیم.<sup>۳</sup>

### علم غیب از منظر شرع

و اما از نظر شرع، قرآن بهترین دلیل بر امکان و وقوع این  
 معناست. در قرآن آمده که خداوند بخشی از علم خود به غیب را به  
 دیگران عطا کرده است. در این باره، آیات ذیل شایان توجهند:

۱. *الإشارات و التنبیحات*، جزء چهارم، نمط دهم، فصل هفتم، هشتم و نهم. نیز  
 رسائل بوعلی سینا، ص ۲۲۴ به نقل از *رسالة مفتوحة رداً علی دعايات مكدوبة  
 علی الشیعة و تراثهم*، ص ۷۹.
۲. *المباحث المشرقیة*، باب ششم، فصل هفتم.
۳. *اثولوجیا*، ص ۹۰ به بعد.

(۱) ﴿تَلَّكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (هود، ۴۹)

«این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این، نه تو و نه قوم تو آن را نمی‌دانستید. پس صبر پیشه کن که عاقبت برای تقوایبشگان است.»

(اشاره به قصه حضرت نوح عليه السلام دارد که قبل از این آیه ذکر شده است.)

(۲) ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾ (یوسف، ۱۰۲)

«این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم؛ و تو آنگاه که (برادران یوسف) هم‌داستان شدند و نیرنگ می‌کردند نزدشان نبودی.»

(اشاره به داستان حضرت یوسف عليه السلام دارد که در آیات قبل آمده است.)

(۳) ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ... ﴿٢٧﴾﴾ (جن، ۲۶ و ۲۷)

«(او) دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، \* مگر پیامبری را که پسندیده باشد که قطعاً خدا از پیش روی او و از پشت سرش نگهبانانی را (برای حفظ وحی) گسیل می‌دارد.»

(۴) خداوند از قول حضرت عیسی عليه السلام نقل می‌کند که به مردم خود گفت:

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِقَايَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْرَىٰ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا

تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾  
(آل عمران، ۴۹)

«... و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر

می‌دهم...»

﴿٥﴾ وَكَذَلِكَ نَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿يوسف، ٦﴾

«و بدین‌گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو

می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام می‌کند و...»

﴿٦﴾ در مورد پیامبران به‌طور کلی در قرآن آمده است:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾  
(آل عمران، ۱۷۹)

«... و چنین نیست که خدا شما را از غیب آگاه کند، ولی خدا از پیامبران

هر که را بخواهد برمی‌گزیند...»

**سؤال:** از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که خداوند علم به

غیب را اجمالاً به برخی از پیامبران و به رسول اکرم ﷺ عطا فرموده است، ولی اعتقاد شیعیان این است که ائمه هم مقداری از علم غیب را به اذن الهی دارند.

برای روشن شدن این مطلب، نظر شیعه درباره علم غیب اولین امام

آن‌ها یعنی: علی بن ابی طالب علیه السلام بررسی می‌شود. شیعیان درباره علم حضرت علی علیه السلام به غیب معتقدند: علم آن حضرت فرع بر علم پیامبر



اکرم عليه السلام و ناشی از علم ایشان است. دلیل آنها هم روایاتی است که از طرق مختلف از ناحیه شیعه و سنی نقل شده است. در این خصوص به نقل یک روایت از رسول خدا که از طریق اهل سنت به سندهای مختلف و الفاظ قریب المعنی نقل شده است اکتفا می‌شود.

۱- أنا مدينة العلم و عليّ بائها: من شهر علم هستم و علی در آن.<sup>۱</sup>  
سیوطی که از علمای بزرگ اهل سنت است، در کتاب خود تاریخ الخلفاء<sup>۲</sup> می‌گوید: بزار و نیز طبرانی در کتاب الأوسط از جابر بن عبدالله حاکم و نیز ترمذی و حاکم از علی حدیث فوق را نقل کرده‌اند.  
حاکم این روایت را «صحیح» و سیوطی «حسن» دانسته‌اند.

۲- عليّ باب علمي: علی در علم من است.<sup>۳</sup>

۳- عليّ عيبة علمي: علی خزانه‌دار و مخزن علم من است.<sup>۴</sup>  
خلاصه: پس هنگامی که حضرت علی عليه السلام در شهر علم پیامبر عليه السلام و مخزن علم آن حضرت باشد، با توجه به تعبیرات مذکور در روایت، نسبت دادن بعضی از علم غیب به پیشوای شیعیان یعنی علی بن ابی طالب عليه السلام امر منکر و کفری نیست که شیعیان را مستحق تکفیر بدانیم و آن‌ها را در زمره مشرکین به حساب آوریم.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۵.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۱.

۳. الفردوس، ج ۳، ص ۹۱؛ الفصول المهمه، ص ۱۱۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲.

۴. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۶؛ السراج المنیر، ج ۲، ص ۴۵۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۵.

### عنوان پنجم: نذر در اسلام

درباره نذر کردن چند آیه در قرآن وجود دارد که به خاطر مجال کم یکی از آنها ذکر می‌شود:

در سوره مبارکه بقره که از سُور مدنی قرآن است و دربردارنده احکام و تشریح دستورات اسلامی آمده است:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ (بقره، ۲۷۰)

«و هر مالی را که انفاق کنید، یا به هر نذری ملتزم شوید، خدا آن را می‌داند؛ و برای ستمکاران هیچ یابوری نیست.»

نکته‌ای که از آیه باید دانست این است که نذر نکره است؛ یعنی: نامشخص و آیه هم با لفظ (مَا) موصوله شروع شده است. (مَا) موصوله که به معنای «هرچه» است. نکره بودن «نذر» که در همراه «مِنْ» آمده، آن را متوغل در نکره می‌کند و عمومیت را می‌رساند.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر معنای صحیح آیه این می‌باشد که: هرچه نذر کنید - هر نوع نذری کنید - خدا آن را می‌داند. پس مشخص گردید که نذر کردن به خودی خود اشکال ندارد.

### ممکن است اشکال شود: طبق آیات:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ...﴾ (مائده، ۳)؛

«حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه (هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شود...»

۱. منطقی تفسیر قرآن، ج ۱، ص ۲۹۰.

و ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجْنِدِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ (انعام، ۱۲۱)؛

«و از آنچه (به هنگام ذبحش) نام خدا بر آن برده نشده است نخورید، و این قطعاً نافرمانی است. و همانا شیاطین به دوستانشان القا می‌کنند تا با شما به چون و چرا برخیزند. و اگر از آنان اطاعت کنید، قطعاً مشرک خواهید بود.»

نذر کردن فقط باید برای خدا انجام گیرد و برای غیر او نباشد؟  
**پاسخ آن است که:** این دو آیه صرفاً دلالت دارند بر اینکه از خوردن مذبوحه‌ای (ذبح شده) که نام خدا به هنگام ذبح بر آن برده نشده اجتناب گردد. اگر به هنگام ذبح نام غیر خدا هم برده شود، باز همین حکم را دارد و درباره نذر کردن سخنی ندارد!

**سؤال:** اساساً نذر کردن برای غیر خدا چه معنایی دارد؟! آیا شرک نیست؟

**جواب:** اگر فرض را بر پذیرش مبحث توسل به اولیاء الله در این نوشتار بگذاریم، نذر کردن هم یکی از مصادیق توسل است. یعنی: برای پیشوایان دینی نذر می‌شود چون آن‌ها مقرب درگاه الهی بوده، واسطه ما در رفع حاجات مهم و مشکلات سخت هستند.

در شهرهای ما، نذر برای غیر خدا جز به این معنا نیست. یعنی: صدقه‌ای داده می‌شود و ثواب آن به اولیای خدا اهدا می‌گردد. در واقع اصل نذر برای خدا بوده، ثواب آن برای اولیای الهی است.

**خلاصه:** نذر برای یکی از اولیاء خدا مثل پیامبر ﷺ، به این معناست که ثواب آن به وجود مقدس آن حضرت اهدا شود. انسان حتی می‌تواند برای پدر و مادر خود چیزی را نذر کند یا قسم بخورد

و یا عهد ببندد که از جانب آن‌ها صدقه‌ای بدهد؛ چنانکه از رسول خدا ﷺ روایت شده به دختری که برای پدر خود عملی را نذر کرده بود، فرمود: «به نذرت عمل کن»<sup>۱</sup>.

### عنوان ششم: قسم خوردن

در فقه شیعه، طبق یک دسته‌بندی قسم خوردن بر دو گونه است. البته به عنوان کلی این نکته هست که سوگند یاد کردن، اگر راست و صحیح باشد کراهت دارد و اگر دروغ باشد حرام است. در قرآن کریم در سوره قلم خدا به پیامبر خود دستور می‌دهد که از نه گروه پیروی نکن. یکی از آن گروه‌ها کسانی هستند که بسیار قسم می‌خورند؛ یعنی: برای هر کاری قسم یاد می‌کنند: ﴿وَلَا تُطْعَمُ كُلَّ حَلَاْفٍ مَّهِيْنٍ﴾ (قلم، ۱۰) اساساً چرا انسان برای انجام یا ترک کاری قسم بخورد؟! چرا برای ترک کاری سوگند یاد کردن؟! مثلاً من به یکی از مقدّسات قسم می‌خورم که منزل فلان شخص نرم. خوب چرا قسم یاد کنم؟! همین‌طور می‌گوییم نمی‌روم! و دیگر حرمت‌شکنی (نسبت به آن مورد مقدّس که من قسم خورده‌ام) نیست! و این خیلی بهتر است.

و اما آن تقسیم‌بندی مربوط به قسم:

۱- قسم به الله و یا یکی از صفات مختصّ به او مثل: رازقیت، رحمانیت، غفوریت و...؛

۲- قسم به قرآن، پیامبر اکرم ﷺ و ائمه بزرگوار دین و سایر مقدّسات.

به طریق قسم اول، اگر من برای انجام یا ترک کاری قسم بخورم، و

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۰۴.

یا به دروغ و برخلاف واقع قسم بخورم، عمل من حرام است و گاهی مستلزم کفاره می‌شود قرآن در صورتی است که بر انجام یا ترک کاری قسم یاد کنیم و خلاف قسم خود انجام دهیم مثلاً: کسی قسم می‌خورد که کار مباح یا مستحبی را انجام دهد و یا امر مکروهی را ترک کند، اگر قسم او کامل و شرعی باشد دل خلاف آن عمل کند کفاره بر او واجب می‌شود. ولی اگر قسم من از نوع دوم (غیر الله و صفات اختصاصی او) باشد و خلاف آن عمل شود؛ و یا قسم دروغی باشد، این فعل من حرام است (به خاطر حرمت‌شکنی)، ولی کفاره‌ای بر آن مترتب نیست.

در قرآن کریم ۲۳ سوره با قسم شروع می‌شود و ۱۱۸ مرتبه سوگند یاد شده است که از این تعداد، حدود صد مورد، خود خدا قسم‌خورنده است.

**اشکال:** اگر زیاد قسم خوردن مناسب نیست، پس چرا این قدر خود خدا قسم یاد کرده است؟

**جواب:** اولاً؛ همه جا فعل خدا را نباید با فعل خود مقایسه کنیم.

ثانیاً؛ قسم‌های خدا در قرآن دلیل‌های زیادی دارد که چون از حوصله‌ی بحث خارج است تنها دو مورد آنها را بیان می‌کنیم:

- ۱- مطلب اهمیت داشته است؛

- ۲- انسان درباره‌ی آن چیزی که خدا به آن قسم خورده تفکر و تأمل کند.

**سؤال:** در آیات زیادی (که بعضی از آنها در ذیل می‌آید) فقط قسم به خدا خورده شده است. آیا درست است که ما به غیر خدا (حتی به مقدسات دیگر) قسم بخوریم؟!

۱- ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلٌّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ (یونس، ۵۳)

«و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن (عذاب) حق است؟ بگو: آری، به پروردگارم سوگند که آن قطعاً حق است، و شما نمی‌توانید ناتوان سازید.»

۲- ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ﴾ (انبیاء، ۵۷)

«و به خدا سوگند، پس از آنکه شما پشت کردید و رفتید دربارهٔ بت‌هایشان تدبیری خواهم کرد.»

۳- ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عِلْمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (سبأ، ۳)

«و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: قیامت سراغ ما نمی‌آید. بگو: چرا، سوگند به پروردگارم که دانای غیب است، حتماً سراغ شما خواهد آمد...»

۴- ﴿... فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ...﴾ (مائده، ۱۰۷)

«... باید قسم به خدا بخورند...»

۵- ﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (نساء، ۱)

«ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید، هما که شما را از یک تن آفرید، و جفتش را از (جنس) او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری منتشر ساخت؛ و از خدایی که هرگاه چیزی از همدیگر می‌خواهید به نام او درخواست می‌کنید، پروا کنید. و نیز (از قطع رابطه با) خویشاوندان بپرهیزید؛ که همانا خدا همواره مراقب (اعمال) شماست.»

**جواب:** اولاً قبلاً بیان شد که ما نباید برای کارهای ساده قسم

بخوریم که مجبور شویم حرمت شکنی کنیم و به قسم خود عمل نکنیم. ثانیاً: سه آیه نخست که در بالا ذکر شد، قسم‌های انبیاء در قرآن است که آن‌ها در حال انذار و دعوت قوم کافر خود به خدای یکتا بوده‌اند؛ و چون می‌خواستند الوهیت خدا و وجود او را برای مردم اثبات کنند، دائماً با ذکر قسم به خدا اهمیّت دعوتشان را گوشزد می‌کردند. (به ترجمه آیات دقت شود).

قسم چهارم که در آیه ۱۰۷ مائده آمده؛ ترجمه‌اش نه این است که آمده، بلکه چنین می‌باشد: «پس قسم می‌خورند (آن دو) به خدا» که از این آیه هم انحصار قسم به خدا، به دست نمی‌آید و برداشت نمی‌شود.

و اما مورد پنجم که آیه نخست سوره نساء است موضوعاً خارج از بحث است زیرا اساساً در آن قسمی وجود ندارد!

برای توضیح مطالب این نکته را بیان کنیم که قسم‌های خدا در قرآن به ده چیز است:

۱- قسم به پدیده‌های آفرینش: بروج، ۱؛ طور، ۵؛ نجم، ۱؛ طارق،

۱؛

۲- قسم به مکان‌ها: بلد: ۱؛

۳- قسم به فرشتگان: نازعات: ۳-۱؛

۴- قسم به خودش: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ...﴾ (نساء، ۶۵)، ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغْرِبِ إِنَّا لَقَدِرُونَ﴾ (معارج، ۴۰)؛

۵- قسم به زمان‌ها: ﴿وَالْفَجْرِ﴾ (فجر، ۱)، ﴿وَالْعَصْرِ﴾ (عصر، ۱)،

﴿وَالضُّحَى﴾ (ضحی، ۱)؛

۶- قسم به مخلوقات: ﴿وَاللَّيْلِ وَاللَّيْتُونَ﴾ (تین، ۱)، ﴿وَالشَّمْسِ

وَضُحَاهَا﴾ (شمس، ۱)؛

۷- قسم به مکّه: ﴿وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾ (طور، ۴)، ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ (تین، ۳)؛

۸- قسم به نفس انسان: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ (شمس، ۷)؛

۹- قسم به رسول خدا: ﴿لَعَمْرُكَ﴾ (حجر، ۷۲) «قسم به جان توی

پیامبر!»؛

۱۰- قسم به کتاب‌های آسمانی (قرآن و...) ﴿وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ﴾:

(طور، ۲)، ﴿صَّ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ﴾ (ص، ۱)

**اشکال:** آیا می‌شود از فعل خدا تنقیح مناط<sup>۱</sup> کرد و گفت: چون او به جان پیامبر قسم یاد کرده پس ما هم به جان پیامبر و ائمه: قسم بخوریم؟

**جواب:** همه جا نمی‌شود از فعل خدا برای افعال خود قیاس کنیم، مثلاً: خدا کبریایی دارد ولی من نباید تکبر داشته باشم، ولی در بعضی موارد می‌توانیم افعال خدا را به کار ببریم. به عنوان مثال: خدا رزاق است و دوست دارد ما هم اهل روزی‌رسانی به مردم باشیم، خدا رحیم است، رحمت ما به مخلوقات را هم دوست دارد و در واقع این مطالبی که برای جواز سوگند ذکر شد به این دلیل است که:

ما نباید مانند کسانی باشیم که در قرآن از آن‌ها به ﴿نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾ (نساء، ۱۵۰) تعبیر شده است. یعنی آنکه بعضی از آیات قرآن را قبول کنیم و بعضی دیگر را نپذیریم! سخن بر سر این

۱. به بدست آوردن ملاک و قاعده قطعی که بشود بر اساس آن حکمی صادر کرد تنقیح مناط گفته می‌شود. یعنی اگر ما علت قطعی قسم‌های خدا را بدست آوردیم، می‌توانیم به همان جهت در سوگند خوردن خود از آن استفاده کنیم. ر. ک: ص ۸۲.



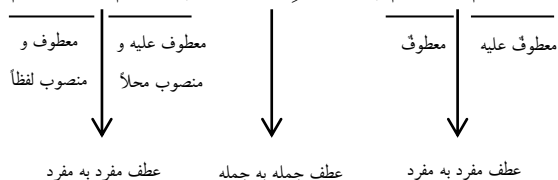
مطلب است که چطور در عنوان اول رساله سؤال شد آیا نباید از دعاهای قرآنی که انبیاء به درگاه خدا عرضه داشته‌اند الگو گرفت و مانند آن‌ها دعا کرد؟ ولی در اینجا گفته شد: از خدایی که در قرآن به ده چیز قسم یاد کرده نمی‌توان الگو گرفت و به آن‌ها سوگند خورد. اگر سوگند یاد کردن به غیر خدا شرک و علامت انسان مشرک است، این سؤال مطرح می‌گردد که خود خدا چرا به چیزهای دیگر قسم خورده است؟! خدا نیز باید فقط به خود سوگند یاد می‌کرد تا ما دچار سردرگمی نشویم! پس می‌توان نتیجه گرفت سوگند یاد کردن به قرآن، رسول خدا، نفس انسان، یا انسان‌هایی مثل ائمه علامت انسان مشرک نیست و سبب مشرک شدن کسی نمی‌شود.

#### عنوان هفتم: بازخوانی آیه وضو

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى...﴾ (مائدة، ۶)  
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون برای نماز برمی‌خیزید (و وضو نداشتید)، صورت‌ها و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید، و بر سرتان و روی پاهایتان تا برآمدگی روی هر دو پا مسح کنید و...»

﴿أَرْجُلَكُمْ﴾ پاهایتان؛ عطف است بر محلّ ﴿رُءُوسِكُمْ﴾ که محلاً منصوب است. یعنی ﴿بِأَيْدِيكُمْ﴾ یا نیز جزء اعضای مسح کردنی است.

﴿...إِغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ...﴾



**اشکال:** چگونه ﴿أَرْجُلَكُمْ﴾ عطف بر ﴿رُءُوسِكُمْ﴾ می‌باشد و حال آنکه ﴿رُءُوسِكُمْ﴾ مجرور است؟

**جواب:** آری، ولی باید در آیه دقت کرد. همان‌طور که می‌دانید یکی از انواع «واو» در زبان عربی «و» عطف است که معطوف را بر معطوف علیه عطف می‌دهد. یعنی مابعد را با ماقبل از نظر اعرابی (س) یکی می‌کند. عطف دادن مابعد به ماقبل به وسیله «واو» گاهی برای دو لفظ مفرد است. جاء زید و عمرو ← زید و عمرو آمدند. و گاهی برای عطف دو جمله است و به اصطلاح عطف جمله به جمله می‌باشد. اگر دقت در آیه شود هر دو نوع عطف صورت گرفته است. به عبارتی یعنی، هم عطف مفرد بن مفرد و هم عطف جمله به جمله را در آیه شریفه مشاهده می‌کنیم. به این بیان که ﴿إِغْسِلُوا﴾ فعل و فاعل می‌باشد. بشوید! ﴿وَجُوهَكُمْ﴾ مفعول آن ﴿وَأَيْدِيَكُمْ﴾ عطف به ﴿وَجُوهَكُمْ﴾ شده و منصوب آمده است که این «واو» میان آن دو، عطف مفرد به مفرد کرده است. ولی «واو» بعد از ﴿أَيْدِيَكُمْ﴾ آن واو عطف‌کننده جمله دوم یعنی؛ ﴿إِمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ﴾ بر جمله اول ﴿إِغْسِلُوا وَجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ﴾ می‌باشد. و در خود جمله دوم هم ما عطف دو لفظ مفرد ﴿بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ﴾ را مشاهده می‌کنیم. به عبارت دیگر ﴿رُءُوسِكُمْ﴾ به این سبب مجرور شده که باء حرف جرّ بر سر آن آمده است، وگرنه ﴿رُءُوسِكُمْ﴾ محلاً منصوب است بنا بر مفعولیت برای ﴿إِمْسَحُوا﴾ و اما اینکه ماده «مسح» بدون حرف جرّ به کار می‌رود و در اینجا حرف جرّ بر سر مفعول آن آمده، از آن روست که می‌خواهد بگوید: برخی از سر را مسح کنید نه همه آن را. این معنای «باء» در روایات ائمه آمده است.

و اگر (إِمْسَحُوا رُؤُسَكُمْ) گفته می‌شد، همه سر مشمول حکم مسح می‌شد، ولی لفظ «ب» آن را به قسمتی از سر اختصاص داده است؛ و در ﴿أَرْجُلَكُمْ﴾ «ب» نیامده است و چون امکان داشت گمان شود که همه پا باید مسح شود، با عبارت ﴿إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ محدوده مسح مشخص شده است.

**اشکال:** گفته شد ﴿أَرْجُلَكُمْ﴾ عطف بر محل ﴿رُءُوسِكُمْ﴾ است که منصوب است، اما عطف اعراب لفظی بر اعراب محلی خلاف اصل است.

**جواب:** اولاً: دلیلی برخلاف اصل بودن چنین قاعده‌ای نیست.

ثانیاً: فخر رازی در تأیید آنچه گفته شد می‌گوید:

«جائز است که عامل نصب ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ فعل ﴿إِمْسَحُوا﴾ باشد؛ همچنین می‌توان عامل آن را ﴿فَأَغْسِلُوا﴾ گرفت ولی باید توجه داشت که هرگاه دو عامل با هم بر سر معمول واحدی نزاع کنند بهتر است عمل را به عامل نزدیک‌تر داد. بنابراین، باید عامل نصب ﴿أَرْجُلَكُمْ﴾، فعل ﴿إِمْسَحُوا﴾ باشد»<sup>۱</sup>.

بدین ترتیب، ترجمه آیه چنین می‌شود: و مسح کنید پاهایتان را همان‌طور که سرتان را مسح می‌کنید.

ثالثاً: بر فرض که در کتابی نحوی گفته شده باشد که عطف اعراب لفظی کلمه‌ای بر اعراب محلی کلمه دیگر خلاف اصل است باید گفت: چهار قاری از قراء سبعه (ابن کثیر، حمزه، أبو عمرو عاصم به روایت ابابکر) کلمه ﴿أَرْجُلَكُمْ﴾ را به جرّ خوانده‌اند: (أَرْجُلِكُمْ)، که دیگر

۱. مفاتیح الغیب (الکبیر)، ج ۴، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

مشکل حل می‌شود.<sup>۱</sup>

**سؤال:** چه اشکال دارد ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ عطف بر ﴿أَيْدِيكُمْ﴾ باشد که خود عطف بر ﴿وُجُوهُكُمْ﴾ است و مفعول ﴿فَاعْسِلُوا﴾، و در اینجا ﴿إِمْسَحُوا﴾ جمله معترضه محسوب شود.

ذکر ﴿أَرْجُلَكُمْ﴾ بعد از ﴿رُءُوسِكُمْ﴾ هم به خاطر ترتیب اعضا وضو است. پس ﴿أَرْجُلَكُمْ﴾ جزء جمله اول است و همانند صورت و دست‌ها باید شسته شود؟!

نظیر این‌گونه جملات هست که جمله‌ای که ظاهراً پایان یافته است، به وسیله واو عطف ادامه پیدا می‌کند. مثلاً در آیه سوم سوره توبه آمده است: ﴿...أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ...﴾ (توبه، ۳) «... قطعاً الله و رسولش از مشرکین بیزارند...» که در این آیه ﴿رَسُولُهُ﴾ جمله جدیدی را آغاز نکرده، بلکه عطف بر محل اسم ﴿اللَّهِ﴾ است که مرفوع می‌باشد. (چون اسم ﴿اللَّهِ﴾ در واقع مبتدا است که حرف ناسخه ﴿أَنَّ﴾ آن را منصوب کرده است. در ضمن نمی‌شود ﴿رَسُولُهُ﴾ را عطف بر مشرکین دانست؛ چون مشرکین مجرور به حرف جرّ است و ﴿رَسُولُهُ﴾ مرفوع.

**جواب:** اولاً؛ جمله ﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ اگرچه در ظاهر جمله خبری است، ولی در واقع جمله نیست؛ زیرا ﴿أَنَّ﴾ با اسم

۱. همان، ج ۴، ص ۱۳۵. «أما القراءة بالجرّ فهي تقتضي كون الأرجل معطوفة على الرؤوس، فكما وجب المسح و الرأس فكذلك في الأرجل»: قرائتی که به جرّ خوانده شده، اقتضای این مطلب را دارد که أرجل عطف بر رؤوس می‌باشد که در هر دو مسح پا واجب می‌گردد.

و خبر خود به تأویل مفرد می‌رود و در آیه عطف مفرد به مفرد صورت گرفته است.

تأویل آیه چنین است: براءةُ الله منَ المشركين و رسوله؛ خدا و رسولش از مشرکین بیزارند.

ثانیاً: کسی نگفته ﴿رَسُولُهُ﴾ جمله جدیدی را آغاز می‌کند و اگر گفته شود ﴿رَسُولُهُ﴾ مبتدایی است که خبرش «بريء منهم» محذوف است، چون براءة اول یعنی «بريء من المشركين» همین دلالت را بر «رسول» دارد و همچنین اصل عدم تقدیر گرفتن کلمه‌ای است، نیازی به این که جمله جدید به حساب آوریم نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

ثالثاً: در آیه سوم سوره توبه قرینه عقلی هست که نمی‌شود ﴿رَسُولُهُ﴾ را عطف بر محل مشرکین (که خبر «أَنَّ» است) کرد؛ و آن این است که خدا هیچ‌وقت از فرستاده خود بیزار نمی‌شود، ولی در آیه وضو چنین قرینه عقلی نیست. اساساً در تعبّدیات عقل مطرح نمی‌گردد.

#### عنوان هشتم: سجده بر مهر

وهابی‌ها به شیعه اشکال می‌کنند که شما شیعیان با سجده کردن بر مهر که تنها مقداری گِل خشک شده است، شرک ورزیده و خواسته یا ناخواسته آن را به جای خدا می‌پرستید. ما از آن‌ها سؤال می‌کنیم:

آیا سجده بر «جسم» خدا واجب است؟!؛

آن‌ها مسلماً این‌گونه پاسخ خواهند داد که این سخن کفر محض است؛ زیرا خداوند جسم نیست و با چشم، دیده و با دست لمس نمی‌گردد و

۱. اعراب القرآن و بیانه، ج ۱، ص ۴۴.

هر کس معتقد به این باشد که خدا جسم است بی‌تردید کافر است. سجده باید برای خدا باشد و سجده بر خدا کفر است؛ زیرا غایت از سجده فروتنی در برابر «خدا» می‌باشد.

به این بیان آن‌ها مطلب ما واضح می‌گردد، که سجده ما بر روی مُهر شرک نیست، زیرا بر مهر به عنوان مهر بودن سجده نمی‌کنیم و بر فرض محال هم که معتقد باشیم مهر - العیاذ بالله - خداست، می‌بایست برای آن سجده می‌کردیم و نه بر آن؛ چرا که پرستش‌کننده، بر خدای خویش سجده نمی‌کند، بلکه برای او سجده می‌کند. در یک جمله باید گفت: اگر ما مهر را خدا می‌شمردیم، بر آن سجده نمی‌کردیم و همین که سر بر آن می‌نهییم و سجده می‌کنیم، نشان می‌دهد که آن را خدا نمی‌دانیم.

**اشکال:** اگر این‌گونه است، پس چه اصراری دارید که بر مهر سجده کنید و بر چیزهای دیگر سجده نمی‌کنید؟

باید دانست که تمام فرقه‌های اسلامی بر این مطلب اجماع دارند که رسول خدا فرمود: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهوراً»، «زمین برای من مسجد (محل سجده) و پاک‌کننده قرار داده شد»<sup>۱</sup> بنابراین، سجده بر خاک خالص یقیناً جائز است و به همین دلیل مورد قبول است.

**سؤال:** این اجماع چگونه حاصل شده است؟

**جواب:** اجماع علاوه بر اینکه مطلب عقل است، تاریخ را هم به

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۳۲۸؛ کتاب التیمم: جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً.

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹، ح ۵؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۲۱، باب ۳۶، ح ۳۱۷ یا ۳۱۸.

عنوان مؤید دارد: پیامبر ﷺ وقتی وارد مدینه شد و مسجدی را در آن بنا کرد، فرش در مسجد گسترده نشده بود؛ و واضح است که مسلمانان بر زمین که خاک آن را پوشانده بود سجده می‌کردند. بنابراین رسول خدا ﷺ تمام نمازهای خود را روی زمین می‌خواند و بر خاک سجده می‌کرد و مسلمانان روزگار حضرت و بعد از زمان حضرت هم بر زمین سجده می‌کردند؛ از این جهت می‌توان نتیجه گرفت که سجده بر خاک به‌طور قطعی درست و صحیح است و ما به پیروی از پیامبر بر خاک سجده می‌کنیم و بی‌تردید نمازمان درست است و عمل ما مشرکانه نیست، ولی آیا پیامبر بر روی حصیر و فرش هم سجده می‌کردند یا نه؟! مطلبی در این زمینه نه در کتب روایی و نه در کتب تاریخی مشاهده نمی‌گردد.

**سؤال:** اصلاً چرا سجده بر مهر (خاک پاک) صورت گیرد؟

**جواب:** اولاً؛ عمل پیامبر اکرم بر این روش بوده است.

ثانیاً؛ سجده بر گل خشک‌شده، نشانه تواضع و خضوع بیشتری در برابر خداست. بالاترین مرتبه بنده خضوع است و چون هدف از نماز اظهار فروتنی در مقابل خداست، چیزی که بر آن سجده می‌شود هرچه خاضعانه‌تر باشد، بی‌شک بهتر و شایسته‌تر است تا اینکه فرد برای سجده کردن، پیشانی را بر فرش یا سجاده‌ای گران‌قیمت و یا اجزاء معدنی مانند: طلا، نقره، عقیق و یا بر لباس گرانبها بگذارد؛ چه بسا این چیزها خضوع نمازگزار را بکاهد و یا سبب شود نمازگزار در برابر خدا احساس خردی و ناچیزی نکند. بنابر آنچه گفته شد، آیا سجده بر چیزی که فروتنی انسان در برابر خالقش را زیاده‌تر می‌کند، شرک است؟! است!

### سخن آخر

هدف از تحریر این رساله، بیان جواب اشکال‌هایی است که در هشت عنوان مطرح گردید و اعتقاد شیعیان در عناوین مذکور را بیان کرده است.

امید است این ادله مورد پذیرش مخالفان شیعه قرار گیرد. البته در صورت نپذیرفتن، تمسک ما به آیه ذیل است: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنْ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سبأ، ۲۴)؛ «بگو: چه کسی از آسمان‌ها و زمین به شما روزی می‌دهد؟ بگو: خدا؛ و همانا ما یا شما، یا بر هدایت و یا در گمراهی آشکار هستیم».



### فهرست منابع

- ١- قرآن كريم.
- ٢- /ثولوجيا، فلوطين، ترجمه دكتور حسن ملكشاهي، چاپ سروش، ١٣٨٨ق.
- ٣- الإشارات والتنبيهات، للشيخ ابن سينا، تحقيق مجتبي الزارعي، مكتب الأعلام الإسلاميه، بوستان كتاب، قم.
- ٤- اصول كافي، محمد بن يعقوب كليني رازي، دار الحديث، قم.
- ٥- أطيب البيان في تفسير القرآن، طيب سيد عبدالحسين، (م ١٥ق)، انتشارات اسلام، تهران، ١٣٧٨ش، دوم.
- ٦- أقرب الموارد في فصح العربية والسَّوَّارِد، العلامة سعيد الخوري الشرتوني، دار لأسرة للطباعة والنشر، طبعة ثانية، ١٤٢٧ق.
- ٧- الإلهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل، نگارش حسن محمد مكي العاملي، چاپ چهارم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، ١٤١٧ق.
- ٨- تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطي، بيروت مطابع معتوق اخوان.
- ٩- التحرير و التنوير المعروف بتفسير ابن عاشور التونسي، طبعة جديدة مفتحة و مصححه مؤسسه التاريخ.
- ١٠- تسنيم، تفسير قرآن كريم، آية الله جوادى آملی، تحقيق حجة الإسلام على اسلامی، مركز نشر اسراء، چاپ يازدهم، ١٣٩٣ش.
- ١١- تفسير العياشي، محمد بن مسعود بن عباس السلمي السمرقندي المعروف بالعياشي (م ٣٢٠ق)، تحقيق السيد هاشم الرسولي

- المحلّاتي، مجلدان، المكتبة العلمية الإسلامية، ١٣٨٠ق، طهران.
- ١٢- الجامع الصغير، عبدالرحمان بن أبي بكر سيوطي، بيروت، دارالفكر، أول، ١٤٠١ق.
- ١٣- حاشيه ملا عبدالله على التهذيب، تعليق السيد المصطفى الحسيني الدشتي، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت.
- ١٤- الدر المنثور في تفسير بالمأثور، سيوطي جلال الدين، منشورات مكتبة آية الله العظمى مرعشي، قم، ١٤٠٤ق.
- ١٥- ذكرى الشيعة، محمد بن جمال الدين مكّي (شهيد أول) (م ٧٨٦ق)، ٤ مجلدات، تحقيق مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ قديم، ١٤١٩ق، قم مقدسه.
- ١٦- رسائل ابن سينا، ترجمه ضياء الدين دري، تهران، خيام، ١٣٢٧ش.
- ١٧- رساله مفتوحة رداً على دعايات مكدوبة على الشيعة وتراثهم من سماحة آية الله العظمى المنتظري الى إخواننا في الحجاز والمنطقة الشرقية، (به همراه ترجمه فارسي)، نشر سايه، چاپ دوم، ١٣٨٦ش.
- ١٨- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، تحقيق محمد حسين العرب، دارالفكر، بيروت، ١٤١٧ق.
- ١٩- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، تحقيق على عبدالباري عطيه، دارالكتب الطميه، بيروت، ١٤١٥ق، أول.
- ٢٠- السراج المنير، عبدالكريم عبدالمجيد، مكتبة الثقافة الدينية.
- ٢١- سنن، الحافظ أبي عبدالله محمد بن يزيد القزويني ابن ماجه (م ٢٧٥ق)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث العربي.
- ٢٢- سنن، ترمذی، محمد بن عيسى، تحقيق أحمد محمد شاکر، بيروت، دار إحياء التراث.
- ٢٣- سنن، الإمام الحافظ عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي السمرقندي

- (م ٢٥٥ق)، دارالكتاب العربى.
- ٢٤- سوگنامه سالار شهيدان، ترجمه «لهوف» سيد ابن طاووس،  
عليرضا رجالى تهرانى، انتشارات نبوغ، باقرى، اول، ١٣٧٨ش.
- ٢٥- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، تحقيق محمدابوالفضل  
ابراهيم، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٣٨٦ق.
- ٢٦- شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، للقاضي أبي حنيفة  
العثمان بن محمد التميمي المغربي (متوفى ٣٦٣م)، مؤسسة النشر  
الإسلامي. التابعة الجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- ٢٧- صحيح البخاري، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة بن  
بردزبة البخاري الجعفي، دار ابن كثير، بيروت، ١٤١٠ق.
- ٢٨- صحيح مسلم، للإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج، تحقيق  
وتطبيق الدكتور موسى شاهين و الدكتور أحمد عمر هاشم، مؤسسة  
فخرالدين، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.
- ٢٩- الفردوس الأعلى، كاشف الغطاء محمدحسين، تحقيق سيد  
محمدعلي طباطبائي، چاپ دوم، قم، فيروزآبادى، ١٤٠٢ق.
- ٣٠- الفصول المهمة، سيد شيخ حرّ عاملى، مؤسسه معارف اسلامى  
امام رضا عليه السلام، قم، ١٣٧٦ش.
- ٣١- قاموس قرآن، سيد على اكبر قرشى، دارالكتب الاسلاميه،  
تهران، چاپ پنجم، ١٣٦٧ش.
- ٣٢- المباحث المشرقيه في علم الإلهيات والطبيعيات، الفخر الرازي  
محمد بن عمر، انتشارات بيدار، مجلدان، ١٣٧٠ق.
- ٣٣- مجمع البيان، ابو علي الفضل ابن الحسن ابن الطبرسي، ترجمه:  
دكتر احمد بهشتى، انتشارات فراهانى.
- ٣٤- المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله.
- ٣٥- المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعى، العالم العلامة

- أحمد بن محمد بن علي المقرئ القيومي (م ٧٧٠ق)، دارالهجرة، قم.
- ٣٦- المطول، تفتازاني، حاشية السيد مير شريف، الطبعة الرابعة، مكتبة الداوري، مهديه، قم، ١٤١٦ق.
- ٣٧- مغني اللبيب عن كتب الأعراب، ابن هشام انصاري، جمال الدين (م ٧٦١ق)، تحقيق الدكتور مازن المبارك و محمدعلي حمدالله، الطبعة الأولى، دمشق، ١٩٦٤م.
- ٣٨- مفاتيح الغيب (الكبير)، (الفخر الرازي)، فخرالدين ابن العلامة (م ٦٠٤ق)، دارالفكر، بيروت، ١٤٢٦ق.
- ٣٩- مفاتيح الغيب (الكبير)، (الفخر الرازي) فخرالدين ابن العلامة (م ٦٠٤)، دار احياء التراث العربي، بيروت، الثالث، ١٤٢٠ق.
- ٤٠- مفردات الفاظ القرآن (ترجمه)، حسين بن فضل، الراغب اصفهاني (م ٦٠٤ق)، با تفسير لغوي و ادبي قرآن، از دكتور سيد غلامرضا خسروي، انتشارات مرتضوي، تهران، چاپ دوم، ١٣٧٤ش.
- ٤١- المنجد في اللغة، لوئيس معلوف، نشر پرتو - پيراسته، (چاپ) نهضت، پنجم ١٣٧٦ش.
- ٤٢- منطق تفسير قرآن مباني و قواعد تفسير قرآن، محمدعلي رضايي اصفهاني، مركز بين المللي ترجمه و نشر المصطفى، زلال كوثر، چاپ سوم، ١٤٣٥ق.
- ٤٣- الميزان في تفسير القرآن، طباطبائي، علامه سيد محمدحسين، منشورات مؤسسه الأعلى للمطبوعات، بيروت.
- ٤٤- الميزان في تفسير القرآن، علامه سيد محمدحسين طباطبائي، منشورات جامعة المدرسين في الحوزة في قم المقدسة، چاپ پنجم، ١٤١١ق.